

قیام ایران

ز نظر شورای نویسندگان

ازگان مرکزی نهضت مقاومت ملی ایران

هادی بزاز

ملیون ایران متحد شوید

محکی درکا راست که جوهرها را عیار میزند، خلوص را تمیز میدهد، ادعاها را درترازوی عمل وزن می کند. فاجعه‌ی بهمن ۵۷ در مرزدهسا لگی است. ۹ سال قبل در چنین ایامی، فرصت گرانبهای پیش پای ملیون ایران بود که با انحراف هولناکی، منصب بیکاری ضدملی ترین قشرهای جامعه شد. آگاهی به ماهیت این "قشر" و کشش های ذاتی ارتجاعی و استبدادی آن اگر برای توده مردم و خاصه نسل جوان ناممکن بود برای آنها که با نهضت ملی ایران زندگی کرده و در کنار مصدق با دشمنان چپ و راست نهضت پنجه در پنجه بوده اند، حاجتی حتی به کمترین تاءمل و جستجو نداشت.

بقیه در صفحه ۲

هوشنگ وزیر

درسی که استبداد از

دموکراسی نمی آموزد

به شکرانه اختلاف ها در سیاست داخلی فرانسه، مجاهدین خلق با ردیگر در کانون خبرها و گزارش های رسانه های همگانی ترار گرفته اند. جناحی از سیاست فرانسه با اخراج تنی چند از اعضای سازمان نامبرده از فرانسه، شایده خواست هدیه ای به حکومت آیت الله خمینی بدهد. هدیه ای که ظاهراً "می بایست برای حکومت فرانسه از زمان تمام می شد، ولی تمام نشد. هدیه ای که حکومت فرانسه می پنداشت خواهی بود است به زاء آن، چیز بزرگتری بدست آورد، اما بدست نیاورد؛ همه گروهگان های فرانسه از اسارت حزب الله در لبنان آزاد نشدند، چندتن از اعضای سازمان مجاهدین که به مقصد گابون اخراج شده بودند، به فرانسه برگشتند یا به کشورهای دیگر اروپای سی رفتند. اعضای سازمان مجاهدین دوا نگشت خود را به نشانه پیروزی با زکردنند،

بقیه در صفحه ۲

پاسخ میشل پولاک

به فردریک میتران

در صفحه ۱۱

سیر حوادث، ملیون ایران را با ردیگر در استان آزمایشی حیاتی قرار داده است. **حیاتی** : چرا که این بار

حیثی مشکان

این سید

آن سید نیست

فتحعلی شاه در اوایل سلطنت خود سفری به اصفهان کرد. طبق مرسوم، علما از شاه دیدن می کردند. حاجی سید محمدباقر شفتی معروف به حجت الاسلام نیز که تازه از عتبات به ایران آمده و در اصفهان اقامت گزیده بود دیدن او رفت. شاه به سید گفت چیزی از ما بخواه. سید درخواست کرد تقارن ها تعطیل و تقارن زدن موقوف شود، شاه ساکت ماند چیزی نگفت. وقتی سید برخاست و رفت، فتحعلی شاه به عبد الله خان امین الدوله اصفهانی صدرا عظم گفت عجب آخوند نفهمی است. از من میخواهد تقارن ها تعطیل و تقارن زدن را که علامت پادشاهی است موقوف بدارم. چند سال بعد، با ردیگر فتحعلی شاه به اصفهان رفت و با زهم دیداری بین او و حاجی سید محمدباقر دست داد. هنگامی که مجلس به آخوند سید فتحعلی شاه رسید امین الدوله گفت: این سید، آن سید چند سال قبل نیست، خیلی زیرک شده است!

بقیه در صفحه ۱۲

از: لوموند

هفتی تار پوچ

شعاب می گیرد

اکنون بیش از یک ماه است که خشونت هر روز در ماوراء اردن و غزه جریان دارد. در طول بیست سال اشغال هیچگاه در "مناطق" این قدر خون ریخته نشده بود. فلسطینی، تقریباً همگی آنها بضرر گلوله به قتل رسیده اند. چطور میتوان نادیده گرفت که درواری درگیری های خیابانی که سنگ و تفنگ با سخوی یکدیگرند، پرده جدیدی از تراژدی اعراب و اسرائیل در برابر دوربین های تلویزیون آغا زمیگرده؟ ما این بار، حتی با فروکش کردن این تسبب اوضاع دیگر هیچگاه مثل گذشته نخواهد بود.

بقیه در صفحه ۴

تشییع جنازه دین در حکومت دینی

شده است که ولایت فقیه بر پایه فقه - چه سنتی و چه پوپا - میسر نیست، حکومتی اسلامی لازم بود تا معلوم شود دین اسلام ما به عنوان وظرفیت اداریه جا معه را ندارد. با آن شایده بتوان کشور را کشود بقیه در صفحه ۳

سید رضوانی

کاوه آهنگر در دادگاه انقلاب

بین "روحانیت مبارز" و "روشنفکران خلقی" بر سر این که کدا مشان انقلابی ترند اختلاف وجود دارد و چون یکی از معیارهای انقلابی بودن، بزم هر دو گروه، تنگنمی ادبیات و تاریخ "دوران ستمشاهی" است. آنها در دین زمین به هم مسا بقسه گذاشته اند.

"دوران ستمشاهی" از سال ۵۵۹ قبل از میلاد، یعنی آغا ز سلطنت کوروش تا سال ۱۹۷۹ میلادی یعنی پایان سلطنت خانواده پهلوی طول کشیده است. ازین دوهزارو پانصدسال، به فتوای "روحانیت مبارز" بقیه در صفحه ۴

فریدون رختا

والا گهر فردریک میتران

صفحه اول کیهان لندن را چراغانی کرده و آذین بسته اند، که: "نمایش فیلم زندگی محمدرضا شاه ایران نیان مقیم فرانسه را تکان داد."

حدود یک صفحه ز روزنامه به شرح و تفصیل بر نامه ای که روز چهارشنبه ۶ ژانویه ۸۸، از تلویزیون فرانسه، زیر عنوان: "سرنوشت" پخش شد، اختتام یافت.

نویسنده گزارش، ظاهراً "برای اینکه همان تکان بینندگان بر نامه را بسه خوانندگان نیز منتقل کند، ابتدا، مجری بر نامه، آقای "فردریک میتران" را سردست بلند کرده است:

تهیه کننده و مجری این بر نامه فردریک میتران، برادر زاده رئیس جمهوری فرانسه است که از معروف ترین و محبوب ترین تهیه کنندگان و نویسندگان تلویزیونی فرانسه بشمار میرود. بقیه در صفحه ۵

در کتاب "کشف الاسرار"، آیت الله خمینی می نویسد که اسلام برای انسان ها، پیش از آن که به دنیا آید و سپس از آن که مردند، بر نامه دارد. وی این سخن را در پاسخ به ایرادهای کسانی گفت که فقه اسلامی را برای اداریه جا معه های پیچیده امروزین کافی نمی دانستند.

این حرف های خمینی را در آن روزها (اوائل دهه بیست) جز خودش کمتر کسی جدی گرفت. در نیمه دوم دهه چهل آیت الله خمینی همچنان بر عقیده خود پیرا بر کردن حکومت اسلامی بر مبنای فقه پای می فشرد. کتاب "ولایت فقیه" از این حیث تاء کیده های نمایان تر از "کشف الاسرار" دارد. این کتاب را هم، در زمانی که می بایست، چندان جدی نگرفتند. و اینک پس از گذشت نه سال از انقلاب اسلامی معلوم

تلگرام دکتر شاپور بختیار

به یاسر عرفات

دکتر شاپور بختیار، رهبر نهضت مقاومت ملی ایران، در ارتباط با رویدادهای مناطق اشغالی، تلگرامی بدین شرح برای آقای یاسر عرفات، رهبر سازمان آزادی بخش فلسطین، ارسال داشت:

جناب آقای یاسر عرفات، رئیس سازمان آزادی بخش فلسطین، تونس نهضت مقاومت ملی ایران، ضمن اسراز نگرانی عمیق نسبت به حوادث فاجعه باری که در مناطق اشغالی رخ می دهد، حمایت کامل خود را از حق خود مختاری ملت فلسطین اعلام می دارد و تشبیه فلسطینیان را از میهن شان محکوم می سازد. شاپور بختیار

پاریس - شانزدهم ژانویه ۱۹۸۸

اعلامیه نهضت مقاومت ملی ایران در باره

وقایع سرزمین های اشغالی

رویدادهای چند هفته اخیر که به قیمت بر خاک ریختن خون ده ها فلسطینی تمام شده است، یک بار دیگر، فریاد تمام ملت را طنین افکن ساخت که خواستار ربا زیباست میهن، حاکمیت و هویت خویش است.

از بیست سال پیش، خون این همه مرد و زن و کودک خردسال بر زمین ریخته است و بقیه در صفحه ۷

بقیه از صفحه ۱

این واقعیت در جای خود محفوظ است که توحش حاکم بر ایران، حاصل اختناق است که با هر نفسی که به عدالتخواهی (و نه حتی به تمنای تنبیر رژیم) برآمد بی دریغ جنگید و کینه روی کینه نشاند و توده و نسل جوان را غرق در بیخوشی و ناراضی به حالتی سوق داد که تنها "ستیزه" را می پرورد. آن شعار لعنتی: " بگذا را این برود هر چه پیش آید خوش آید" در این حالت بخته شد.

این اگر نه تنها علت، بی گفتگو از اساسی ترین علت های مصیبت بود. حالا میراث خواران استبداد را که خود را به آب و آتش میزنند تا بوسیدگی بنا را زیر لعا با فسانه های خود ساخته بیوشانند و از باب مقایسه، روسیاهی ملایان را، حجتی بر " روسپیدی " خود بسازند... نیازی به جدل نیست، واقعیت ها در جای خود استوار نشسته اند و با این قمه ها رنگ نمی بازند.

با این همه، ملیون ایران و دست کم گروه های کثیری از ملیون ایران، از آن جا که یکپای " ملی گرائی " صداقت و جرات به اعتراف است، با ید بر سر خود پرستی های بیش از حد بگوبند و به صراحتی که در شاه آن ها است، به خود ببه ملت ایران - یعنی به منشاء نیروی خود بگویند که به لغزشی بزرگ، در آن ایام طوفانی از خط خود فاصله گرفتند.

پیشا پیش بر تذکر این نکته صراحت را در ایم که مطلقا " حسابی به قصد شامت و سرکوفت و سرزنش و حتی ذکر مصیبت در میان نیست که بقول رودکی " کی رفته را به زاری باز آری ؟ " رجوع جای جای به حوادث رفته از آن روست که هر چه بیشتر با جنبه های (سرنوشت ساز) این آزمایش دوم (آزمایشی که هم اکنون پیش آمده است) آشنا شویم.

اساس مسئله این است که بپذیریم گرویدن به خمینی گری و خمینی، حتی اگر بر بنا می " حکومتی " و جوهر ارتجاع سنگینی خود را هر و نکرده بود (که کرده بود) و هولناک تر از آن، تسلیم به " پیشوائی " او در هیچ نقطه ای با رسالت ملیون نمی خوانند.

گاه گفته اند که طوفان با هیبتی جریان داشت که غلبه بر آن از توان ملیون خارج بود.

محض رضای عقل این بها نه را دور بیندازیم که مصداق کامل عذر بدتر از گناه است: وقتی همه آهنگ لجن را کردند ما چرا نمی کردیم؟

مسئله اصولا بیرون از دایره بحث بر سر " پیروزی " و " عدم پیروزی " است. این سوال مطرح است که آیا، فرا ترا همگامی، اقتدا به عنصری که با تبار ملیون بیگانه و عجب تر اینکه پیشا پیش قصد خود را بر مسلا کرده بود، با شاه ملی گرا، که فضیلت خود را در حمایت از دمکراسی و حق مردم تضمین کرده است، هیچ سنجیتی داشت؟ این فرض را (که خود قائل گفتگوست) موقتا " می پذیریم که: ملیون در آن روزهای طوفانی خواه با خمینی بودند و خواه نبودند، بردبا خمینی بود. موقتا " قبول می کنیم که: سیلاب چنان

ملیون ایران متحد شوید

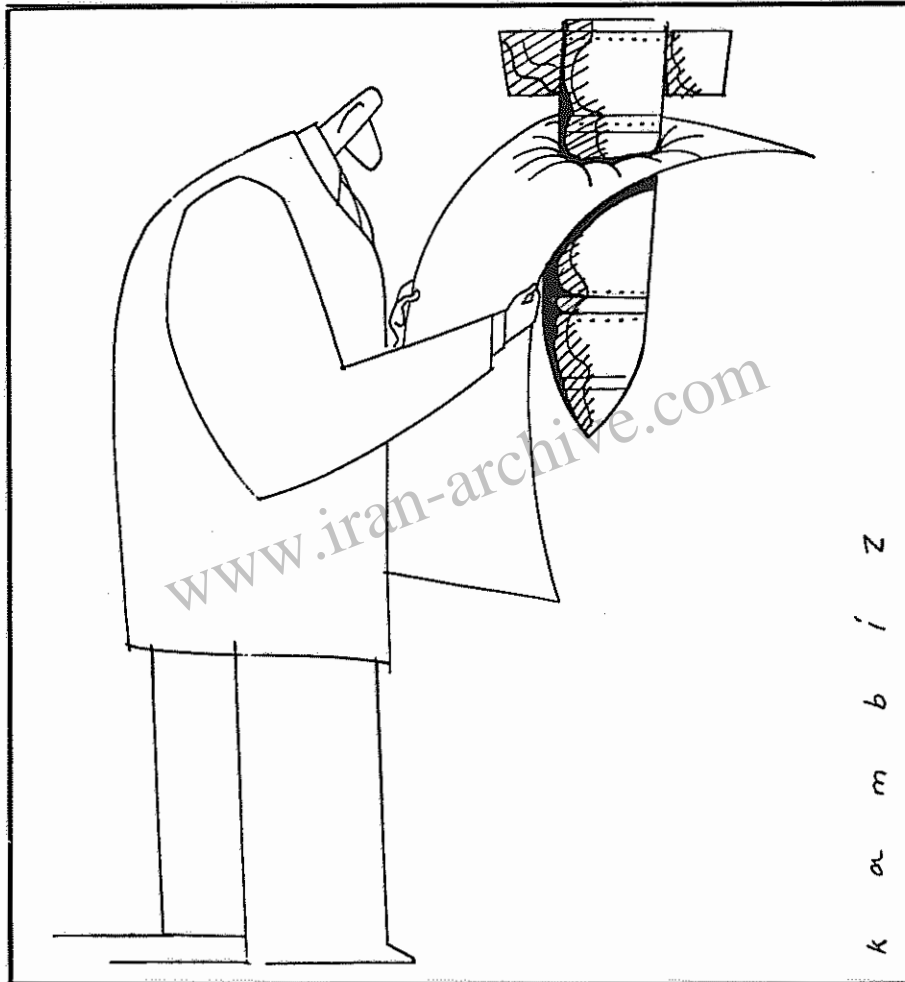
زوری داشت که بهیچ سدی ابقا نمی کرد. بسیار خوب! این چه جوازی بود که ملی گرا خود را به " جریانی " چنان آلوده بسیار؟

آیا " شکست " تا آن درجه هراس آور بود که هر پناهی را توجیه میکرد؟

" شکست یا پیروزی " - این مسئله ای اساسی نیست. مسئله جوش " ملی گرا " با " ضد ملی " است که حتی در خیال هم نمی گنجد.

از پیروزی نشانی نیست و این سهل است آگاه بود که در این راه چه بسا تقدیر را هم باید بیازد. در ذهن او، مثل روز، این واقعیت روشن بود که دیکتاتور سراسر، جا افتاده است، یقین داشت که " از ما بهتران " قبالیسه قدرت را بنا ما نوشته اند و تقلا نه تنها او، که دهها دیگر چون او - اگر در کنار بودند - بجائی نمی رسید.

تردید نداشت که " شکست " میخورد و



ا بر و با دومه و خورشید و فلک در کا ر شده اند تا سردا رسپه را به تخت بنشانند.

ولی آیا او از شکست ترسید؟ آیا هم رنگی را انتخاب کرد؟ آیا به دعوت بی دریبی نوخاستگان لبیک گفت؟ جواب روشن است و نیازی به توضیح نیست.

مصداق آن مرحله را باخت (میدانست که می بازد)، و حالیکه نداشتند اگر او از فراموش خاندی زمان به تارک امید ملت خود راه یافت، توشه ای جز همان شکست در چنته نداشت که تمام معنای پایداری برایشان بود. پس شکست در چشم " مردان راه " آنقدرها هراس انگیز نیست.

تا اینجا و این همه یک روی سکه بود، روی دیگر آن و سوءالاتی از این قبیل نیز خواندنی است.

در آن وانفسا بختیا رچرا تنها ماند؟ فضا را تا آن جا که مقدور است بیا دآوریم؟

شاه، جنگ بی دریغ و ۲۵ ساله ی خود را با " صدقی ها " آتش بس خواسته است.

او که بهر بهانه ای بر مصداق و مصداقی تاخته و بهر مناسبت و بی مناسبتی " جبهه ملی " را خطرناک تر از کمونیست ها خوانده، حالا دست ها را به تسلیم بسالا

گرفته است.

راه های فرا ز مضمهر را به کمک مهره های سوخته و ظاهرا " سوخته ی خود تجربه کرده و شالوده های موریانه خورده ی رژیم را به چشم دیده و ناچار به دامن ملیون آویخته است.

به هر شرطی گردن می نهد و تقاضای خود را به هیچ قیدی نبسته است. حالا سوال این است: چرا نمی باید پذیرفت؟

خمینی از چه امتیازی خیر میداد که بر تسلیم شاه رجحان داشت؟ بالاتر از " سیا هی شکست " رنگی هم بود؟ و برستی کدا میسای هی؟

به اساس مطلب با زگردیم و به تکرار بگوئیم، این همه را نه به حساب سرزنشی بنویسید و نه ذکر مصیبتی. منظهور در ک هر چه روشن تر فرصتی است که به جبر حوادث یکبار دیگر و این بار با محک های دقیق پیش پای ملیون نشسته است:

رژیم ضد ملی قبیله در تار تار فضا و بن بست های خود دست و پا میزند.

تصویر ولایت بی فقیه و قافله ی بی قافله سالار اگر چه هنوز پیر مردنفسی بالا میدهد، گرگ ها را با چنگ و دندان رویا روی هم نشانده است. از در و دیوار شاهد میرسد که اگر با نگی بر آید که خواه چه مرد، گرگ ها لحظه ای امان نخواهند داد که زهم اکنون چشم به رنگ های یکدیگر دوخته اند.

" صحابه " یقین دارند که خمینی ثانی در کا نیست و آن رجم که این جانور را پرورد نازا شده است. مسلما " یکی " دیگری را بیزیر خواهد کشید و ما این تازه شروع تنازع بقاء است - از آن " یکی " ها و از این " دیگری " ها، در کشتزار فاجعه، هزاران مثل علف هرز روئیده اند و بهر صورت تردیدی نیست که هنوز جسد فقیه به تابوت ولحد نرسیده است که جسد " ولایت فقیه " بگورخواهد رسید. در چنین حال و هوایی است که پراکندگی نیروهای ملی - جدائی آنها که به صدق خود را عضوی از پیکره ی نهضت ملی ایران نمی شمارند - بهیچ بها نه و دستاویزی قابل توجیه نیست.

باورها، سلیقه ها و بستگی های عقیدتی همه در جای خود معتبر و محترمند.

اعتقاد به قالب های رژیم (سلطنت یا جمهوری) - و انبوه " ایسم ها " که حالا سربه کفشان کشیده و از شما ربیرون است، رها کردنی نیست، ولی حدیث روز هشتم نیست، مقولاتی است که با ید به مردم وا گذاشت و جواب از آنها خواست.

آنچه در این آزمایش حیاتی بکار می آید، اتفاق بر محور " دمکراسی " و شالوده های حاکمیت مردم است و فراموش نکنیم که هر قالب و صورت و محتوایی، بی بهره از این اتفاق، بر آب خواهد بود. مثال ها از گذشته و حال در ایران خود ما، بی نهایت است.

مسلما " تشخیص نیروهای ملی، بجای خود مقوله ی مهمی است. صرف شعارها و گرداندن شعارها از زوحدت اسلامی و پیوند پرولتری و عصرترا خیزی به " حاکمیت ملی " و " دمکراسی " و " مشروطه " تمیز ملی از غیر ملی را کفایت نمی کند:

بقیه در صفحه ۱۱

بقیه از صفحه ۱

وقدرتی را تسخیر کرد، ولی حکومت کردن، کشوردا ری، نمی توان. حکومت اسلامی اساس اسلام را زیر پا نهاده است.

یک ما جرای ما به عنوان هواداران حکومت غیر مذهبی (لائیک)، با آقای خمینی همیشه این بود که دین را نباید به جا می کشاند که منطقه ضعف آن است، و گما شتن دین در خدمت سیاست نه به دین کمک می کند و نه به سیاست. ما همواره گفتیم که دین با پدیدر جایی بهمانند که اعتبار و احترام آن محفوظ باشد.

ولی خمینی برای تسخیر قدرت سیاسی وسیله ای بهتر از دین پیدا نکرد، و چون به قدرت رسید، مانعی مهمتر از دین در راه خود ندید. ایراد دائمی او به حکومت های گذشته از جمله این بود که چرا فقها بر قوانین نظارت ندارند تا چیزی خلاف شرع اسلام تصویب نشود. و اینک که در جمهوری اسلامی، شورای نگهبان - منصوب خسود آیت الله - وظیفه بررسی قوانین را از حیث مغایرت با عدم مغایرت با شریعت اسلام برعهده گرفته است، خمینی بر آن خرده می گیرد که چرا جواب لای چرخ مجلس اسلامی می گذارد.

از تعارضی دائمی که میان فقها اسلامی از یک سو و لایم های ادا ره یک جامعه پیچیده چند لایه ای بوجود آمده است، تبلیغات رژیم نتیجه ای می گیرد که در جهت تائید استبداد خود در آن خمینی است. ولی تنها نتیجه درست است که می توان گرفت همان است که گفته ایم: نه تنها

تشییع جنازه دین

در حکومت دینی

شرعی بوجود نیامده، معلوم شد که عزت اسلام هم قابل معامله است. البته به قیمت حکومت کردن. اگر در پشت سر این دو جریان نیروهای اجتماعی - اقتصادی بزرگی بنهان نبودند، شاید بحث کنونی بر سر دامنه اعتبار فقها اسلامی از حدود حوزه های علمیه فراتر نمی رفت، شاید خمینی می توانست با یک سخنرانی تند و عتاب آمیز، چنان که تا کنون با رها کرده است، حریفان را خاموش کند و سرچا پیشان بنشانند.

ولی فقیه ریشه ای عمیق تر از آن دارد که وی بتواند به شیوه متداول با آن روبرو شود. ناگزیر شده است در حمایت از خود راه پیمانی را به بیندازد و در آن مخالفان خود را مورد تهدید قرار دهد. طلایه مرعوب کردن مخالفان را از جمله در نامه های می توان دید که چندین بار در مجلس، چند مدرس حوزه علمیه قم، چندانجمن اسلامی، دفتر تحکیم وحدت به اماسی کا شانی اما مجمع تهران و عضو شورای نگهبان (سخنگوی این شورا) نوشته و زوی بالحنی اعتراض آمیز پرسیده اند چرا در خطبه های خود در نماز جمعه ای که پس از پاسخ خمینی به خامنه ای برگزار شد، هیچ اشاره ای به این پاسخ نکرد. احتمال

جامعه ایران، بلکه هیچ جامعه امروزی دیگر نمی توان با دستورها و رهنمودهای فقهی اسلام اداره کرد. ملاحظه نیز این را بطور ضمنی پذیرفته اند. به عنوان نمونه حجت الاسلام نورمفیدی، نماینده "امام" در گرگان و ورشت، بصراحت می گوید:

" الان خیلی از کارهایی که در ایام جامعه ما انجام می گیرد برخلاف ضوابط و مقررات اولیه شرعی است، مثلاً " جلوگیری از خرید و فروش مواد مخدر و جبه شرعی ندارد... اگر بنا باشد اختیارات حکومت اسلامی و ولی مسلمین در محدوده ضوابط شرعی باشد چرا که و رزان را ملزم می کند که در راه دولت بفرشند... او اختیار دارد که در آنرا، چون مالک است، به هر کس که دلش خواست بفروشد."

این سخنان را از آنرو نقل کردیم که مثنی است نمونه خوار و حاکمیت گسر موضع کسانی که می گویند گزیری از این نیست که چارچوب فقه به خاطر ادا ره جامعه در نور دیده شود، به عبارتی درست تر این جامعه اسلامی و شیوه کشوردا ری نیست که با بدخود را با ضوابط فقهی سازگار گردانند، بلکه برضابطه های فقهی است که با بدچنان تغییر کنند - یا زیر پا نهاده شود تا در کشوردا ری مانعی

درسی که استبداد از

دموکراسی نمی آموزد

بقیه از صفحه ۱

بهره برداری تبلیغات آن از این پیروزی همچنان ادامه دارد. چنین پیروزی ای در کشوری غیر دموکراتیک بر آنها روا نمی شد، فقط در سرزمینی دموکراتیک بدست آوردنی بود. می توان پرسید که موضع مجاهدین خلق در برابر دموکراسی آیا از این پس برای تغییر خواهد کرد؟ او ما نیستم، حقوق بشر، دموکراسی که بردباری در برابر عقاید مخالف و چشم پوشی از انحصار طلبی اجزاء جدایی ناپذیر آن است، آیا بر رفتار این سازمان حاکم خواهد گردید؟

فرض را بر این بگذاریم که آن روزی به حکومت برسند، آیا اجازه خواهند داد کسانی که می پندارند از این حکومت بر آنان ستمی رفته است، در برابر زمانی بین المللی دست به اعتصاب غذا بزنند؟ از رسانه های همگانی آزاد برای فاش گشتن ستمی که بر آنان رفته است، صدای خود را به گوش جهان بیاورند؟ آن رسانه های معتبرتر اروپا کسی با آمریکا می که خبرهای مربوط به اخراج و بازگشت مجاهدین را منعکس کرده اند، ضروری دیده اند این را نیز، هر چند در حاشیه، گوشزد کنند که سازمانی که خود را قربانی استبداد دانمود می کند و شیفته دموکراسی نشان می دهد، نه از استبداد

" تفاله های از همه جا رانده " و ... و ... هیچ مشکلی بوجود نمی آورد.

این ها را دستگه تبلیغات می هدین خلق فقط در باره مخالفان دیرینه خود نمی گوید، درباره کسانی می گوید که راهی بالنسبه در آن زمان یافتند یا " شورای ملی مقاومت " پیموندند و سپس، به هردلیلی از آن جدا شدند. چگونه است که آنسان ها می برخوردار از شرافت و صداقت که صفاتی اخلاقی و فردی است و به تعلق سیاسی شخص ارتباطی ندارند، به محض آن که از مجاهدین خلق گسستند، این صفات برجسته اخلاقی را از دست دادند، و به عکس، کسانی که از حیث اخلاق فردی شهرت نیکوئی نداشتند، با روی کردن به سازمان مجاهدین به مراتب بالای انسانیت و اخلاق صعود کردند؟ چگونه است که در این " لائیک ها اخلاقی " با زهم آدم های پیدا می شوند که - به گواهی کسانی که در راستگویی آنان تردید می روا نیست - به صندوق پستی مردم دستبرد می زنند، نامه های خصوصی را می ربایند و پس از آن که از آن نسخه ای برداشتنند، دوباره آن را بر سر جای می گذارند؟ می گویند فقط مخالفان و دشمنان قربانی این عمل نیستند که با هر معیاری جرم به حساب می آید، بلکه از " دوستان " نیز برای روز مبادا مدارکی بدست می آورند.

جوانان زنده ای که خود را وسیله چنین بهره برداری های فدا خلاق قرار می دهد، احتمالاً " به زشتی کار خود قنوق ندارند، ولی آن کسی که او را بدین کار برمی - انگیزد، حتماً " به اغواگری خود قنوق

دارد، و گناهکار اصلی اوست. می دانید سرچشمه این خودمستداری در کجاست؟ در آنجا که رهبری سازمان مجاهدین حق را در انحصار خود می دانند، تا بدانجا که نویسنده ای با استعداد دولتی اندک می هدیر یکی از نشریات ارگان سازمان مجاهدین خلق، زیر عنوان " پناهنده سیاسی کیست " بمرأحت نوشت جزا عفاء سازمان تا میرده و عنا صری اندک، هیچکس از این خیل بزرگ چند صد هزار نفری ایرانیانی که به خاطر پناهنده شده اند، سزاوار برخوردار از حقوق پناهنده نیست! وقتی یک حقوقدان نزدیک به سازمان در هفته های نخست پس از انقلاب اسلامی نوشت برای اعدام وابستگان رژیم شاه نیازی به اثبات جرم وجود ندارد و فقط احراز هویت کافی است، دیگر بر آن نویسنده حرجی نیست، حرج بر آن کسی است که این درشتگویی های حیرت انگیز را چاپ می کند.

امروز سازمان از دیروز آن جدا نیست، و فردای آن نیز تاء شیرا طی را از همین امروز خواهد پذیرفت. سست کردن آداب حجاب اسلامی، آراستگی ظاهری به سبک اروپائی، برگذاری شب های موسیقی سنتی ایران چیزی در باره جوهر استبداد است که در ساختار تشکیلاتی و خمیره ایدئولوژیک آن نهفته است.

نمی گوید، برای یافتن این جوهر باید به ادبیات سیاسی آن مراجعه کرد.

در اینجا است که می توان دید اصل رهبری با چه وسوس و دقت بیما شندی تیمار -

کاوه آهنگر در دادگاه انقلاب

بقیه از صفحه ۱

دوران قبل از اسلام را یک قلم بایدنچس شمردوا زآن اجتناب کرد. در دوران بعد از اسلام نیز، روحانیت مبارز فقط آن قسمت از تاریخ و ادبیات ایران را شایسته نگهداری و بازنگری میدانده آوندها در آن نقشی داشته اند و با تفکر آوندی در آن انعکاس دارد.

تاریخ و ادبیاتی که در سالهای بعد از انقلاب اسلامی برای تدریس در مدارس و طرح و بحث در مطبوعات و کتب و رسا نسل دولتی دستچین و تدوین شده است، نحوه تلقی روحانیت مبارز را نسبت به ادبیات و تاریخ ایران مشخص میکند و خدا میداند اگر این روزگار سیاه طول بکشد و در بر سر همین پاشنه بچرخد، آنچه از مجموعه تاریخ و ادبیات ایران در ذهن ایرانیان جایگزین میسازد زنده میماند خواهد بود.

اما از دیدگاه "روشنفکران خلقی" چه در تاریخ و چه در ادبیات ایران، آنچه بنحوی از انحاء پادشاه و شاهنشاهی ارتباط پیدا می کند ارتجاعی و ضد خلقی است و آن را باید به آب سرخ رنگ انقلاب شست. شاه، از نظر "روشنفکران" خلقی شاه است. چه خدایا شاه، حسه شاه عباس، چه شاه سلطان حسین، چه نادر شاه، چه مظفرالدین شاه، چه رضا شاه، چه محمد رضا شاه. نفس "شاه" بودن در قلم موسی انقلابی خلق جرم محسوب میشود. شاه خوب آن است که از زمان پادشاه نشسته باشد. بنا بر این تاریخ واقعی ایران، فقط همان قسمت از تاریخ دوهزار و پانصد ساله است که "شاه" در صحنه نبوده و یا "خلق قهرمان" بر فضا پادشاه طغیان کرده و حساب او را رسیده است.

به همین قیاس، در تاریخ ادبیات ایران هر شاه عری که در دربار پادشاهان رفت و آمد داشته یا از آن بدتر، شاه را مدح گفته یا شد، از نظر روشنفکران خلقی گناهکار محسوب میشود و محکوم است به این که خودش و آثارش را در گورستان تاریخ، کنار شاهان و تاریخ آنان دفن کنند.

این تشابه فکر موجب میشود که "روحانیت مبارز" و "روشنفکران خلقی" صرف نظر از همه اختلافات و رقابتها، ایشان، آنجا که پای نفی کردن و به لجن کشیدن تاریخ و ادبیات ایران به میان می آید، زیاده را در آن به یکدیگر و همکاران صادقانه نمی کنند.

دوروزنا معصرتهران - کیهان و اطلاعات - که تحت نظارت مستقیم "بیت امام" اداره میشوند و سطر آگهی تسلیم را در صورتی از شما می پذیرند و حساب میکنند که هویت خودتان و شخص متوفی و کسی که به او تسلیم گفته یا قبلاً "بسه وسیله" ماشین یا سانسور بررسی شود و هیچ اشکالی در آن نبینند. خبرنگاران و نویسندگان این دوروزنا هم را نیز بطور کلی "افراد متعهد و مکتبی" تشکیل می

دهند که طرز فکرشان، طرز کارشان و حتی طرز حرف زدن و راه رفتن و لباس پوشیدن و آرایش سرومیشا هیچ شباهتی با نویسندگان و خبرنگاران دوران قبل از انقلاب - اعم از راستی یا چپیت ندارد. با این همه، ناگهان روزنا مهکیهان را بازمی کنید و با منتهای شگفتی می بینید یک صفحه تمام به مصاحبه با آقای نادر ابراهیمی، اختصاص داده اند و تصویر قلمی این روشنفکر خلقی را نیز با سیل و کاکل و حالت ونگاه انقلابیون آنچنانی - و نه آینه چینی - زینت بخش آن کرده اند.

عنوان مصاحبه "نظرخواهی در باب ادبیات انقلاب" است و آقای ابراهیمی بطور خلاصه - البته در خلال بحثی مغفل و بسیار زیرکانه - میگوید ادبیات انقلاب در راه است، انقلاب، تازه شروع شده است. بگذارید به آنجا که لازم است برسد، آن وقت "ادبیات انقلاب" را هم خواهد دیدید! آقای ابراهیمی در ضمن این مصاحبه میگوید:

"... بیادم هست که در یک دوره کوتاه، هر کسی که از راه رسید و با زار را بویید، فوراً فهمید با بدقهیی در باره آهنگری کاوه نام که در فتن برداشته و بر راه افتاده تا ضحاک نامی را سرنگون کند و مجلس شورای خلقی بجای آن علم کند، بنویسد. بدون این که یک لحظه تعمق کند که شاید این آقای آهنگر از قشر لومین و عامل و آلت فعل فریدون شاه و شاهزادگان دیگر بوده و این نام کاوه و درفش کاویانی را اصولاً دکان کرده و شاه پادشاه آقای ضحاک، که بنا بر افسانه ها، یک هزار سال تمام بدون ایجادنا راحتی و در در برابر مردم، فرمانروایی نمیکرده نماینده صادق و راستین و با ایمان توده مردم بوده و اصولاً این داستان کاوه و ضحاک را سلطنت طلبان مزدگیر ساخته باشند."

سرنوشت فردوسی چنین بوده است که در حیات و مرگ خودنا سیاسی ببیند. شاهزادگان مدیحه گوی دربار محمود علیه و همدست شدند و هر چه توانستند در مذمت او گفتند. شاه محمود با او به ناچار جو نمردی رفتار کرد. مجتهد شهر بر جنازه اش نماز نگذارد و اجازة نداد و او را در قبرستان مسلمین دفن کنند. از روحانیت مبارز و روشنفکران خلقی هم انتظار رسمی رفت گلی بر سر او بزنند و "شاه نامه" اش را قدرشنا ستمند. اما تا امروز کسی ازین راه برای تخطئه شاهنا مه و لجن زدن به فردوسی داخل نشده بود که ضحاک را بعنوان مظهر دگسری و نماینده راستین و با ایمان توده مردم بستا بدوکا و هرا لومین و قیام او را قیام لومین ها بنفع خاندان کثیف شاه فریدون بیدادگر معرفی کند.

این تحلیل ادبی و تاریخی، محمول و انحصاری انقلابی است که آوندها و توده های متولی آنند.

شاعری درباری و قلم بزمی، که از مفهوم "هنر خدمت خلق" بوی نبوده بود و "رنج های توده ها" زانمی شناخت، برای خوش خدمتی به دربار رودباریان، شاعری بیهم با فته و کتابی بنام "شاه نامه" تصنیف کرده است تا وقتی بساط "ستمشاهی" داغ بود حکومت های ضد خلقی این شاه عروا این کتاب را تجلیل میکردند حالا که خلق های محروم انقلاب کرده و طوما رستمشاهی را در نور دیده اند دیگر چرا با این قبیل شعرا تعارف کنیم؟

تجدید نظر در شاهنامه بوسیله روشنفکران خلقی با اعاده حیثیت از ضحاک آغاز میشود که از عهد فردوسی تا به امروز، چهره منفور شاهنامه محسوب میشده است. ضحاک شاهنامه، حکمرانی است ستمکار که چون جمشید را از تخت سلطنت بزمی میکشد، ابلیس برکتف های او بوسه میزند و بر جای بوسه ها دو ما میروید و این مارها خورا کشان مغز آدمی است. ناگزیر، عا ملان ضحاک در سرا سر کشورشکارتان را آغا زمین کنند و جوانان را میگیرند و میکشند و از مغز سرشان برای مارها خورش میسازند. بر اثر این بیسداد، سرانجام آهنگری بیامیخیزد، مردم را میشورا و ندو ضحاک را میگیرند و به بند می کشند و فریدون را که از تخمه پادشاهان کیانی است به تخت سلطنت می نشانند و فریدون، پادشاهی دادگرا زکار در می آید.

این ها همه از نظر روشنفکر خلقی تبلیغات امپریالیستی است. ضحاک به دودلیل نباید چهره زشت تاریخا طیری ایران شناخته شود. اول بدلیل این که پادشاهی را از تخت به زیر آورده و دوم بدلیل این که بعد از گرفتن و به زنجیر کشیدن او، پادشاهی از نو برقرار شده است: به همین دلیل، قیام کاوه نیز نمی توان ندیک قیام مردمی باشد. اگر قیام مردمی بود به تاسیس جمهوری دموکراتیک خلق منتهی میشدند این که از نوبه دنبال یک شاهزاده بیرون دو او را به پادشاهی بر دارند.

خونریزی و خونخواری و شکارتان ها و از میان بردن مغزها نیز ضحاک شمرده نمیشود. این ها عیوبی است که بر استالین کبیر نیز گرفته اند و از آن بالاتر، بر حضرت اما میگیرند!

بدین گونه است که ادبیات انقلاب رفته رفته در ایران می شکند. همان طور که نا در ابراهیمی گفته است عجله نباید کرد. وقتی انقلاب مراحل تکمیلی خود را پیمواد انقلاب ادبی هم شکل میگیرد و ادبیات انقلابی به بار عرضه خواهد شد!

آورده اند که فیهی دختری داشت بنام زنت. بجای زبان رسیده و با وجود چهار زنت، کسی در نما کجا او رعیت نمی نمود. سی الجملة بحکم ضرورت عقد نکاحی بنا ضروری بستند. آورده اند که حکیمی در آن تاریخ از سر ندین آمده بود که دیدند: نا بسا روسی همی کرد. فیه را گفتند: داماد را چرا علاج کنی؟ گفت نرم کنه بسا بود و حرم را طلاق دهد. نسوی زن زنت نا بسا به سعدی - گلستان

وقتی تاریخ

شتاب می گیرد

بقیه از صفحه ۱

در این "دسامبر سیاه" ناگهان تاریخ مناقشه خاور میانه چنان شتابی برداشته است که بسیاری از با زبگان خود را که کوئی از این همه تهور مبهوت مانده اند، پشت سر گذاشته است. و رود نسلی جدید و مصمم فلسطینیان به صحنه یکبار به باره ای اعتقادات غلط گذشته را به کناری افکند، بر تحلیل های کهنه خط بطلان کشید و بسیاری از خیالات واهی را بر باد داد.

زبان دبیلما سی - مثل قطعنا مه ۲۲۲، خود مختاری، کنفرانس بین المللی و غیره... و در مقابل نیروی که فلسطینی های جوان از چند هفته پیش خواست های استقلال طلبانه خود را به تکیه آن مطرح می کنند رنگ باخته است. در اسرائیل به ویژه در محافل راست کرا عقیده بر این بود که هزینه اشغال اراضی قابل تحمل است. چند صد مرزبان بیشتر آنجا در روزی، برای حفظ نظم در مواقع آرامش کافی بود. اسرائیل خیلی زود حیل های کهن قدرت های افکار، یعنی "سیاست خوب و هویج" را فرا گرفت - یعنی از یک سو حضور پلیسی شدید که لازم آن تشکیل یک شبکه قسوی خبرچینی است و همچنین زندان و نفی بلد و از سوی دیگر امتیازها ئی که به معتمدان فلسطینی هوادار اردن داده می شد که بیش

از حد نفوذ و اقتیان ارتقاء می یافتند و تنها مخاطبان اشغالگران بودند. مخالفان اشغال اراضی، برای محکوم کردن اشغال با عدد و رقم نشان می دادند که اسرائیل از اشغال این مناطقی بهره برداری مالی می کند، زیرا این مناطق برای زاری برای کالاهای اسرائیلی است. این اشغال کم هزینه تا دیروز واقعیت داشت، اما آیا هنوز هم چنین است؟ در گذشته، بخشی از اعضای حزب لیکود با چشم بوسی بر خطرا فزایش جمعیت اعراب، ادعای کردند که گذشت زمان به نفع آنهاست. با آن که آمار نشان دهنده کاهش بدون تردید اکثریت یهودی این مناطق بود، اعضای لیکود آن را با بی اهمیت تلقی می کردند و به رسیدن معجز آسای سیل مهاجران بیهودی از شوروی امید بسته بودند. امیدی دیگر که نقش بر آب شد.

غا فلکیر شدن بیت المقدس

در فاطمه میان نتجات خونست آمیزی که دیگر روز مرده شده بود و اغلب در محوطه کوی نا نسگاه ماورا اردن محدود نگه داشته می شد - برخورد میان اشغال کنندگان و اشغال شدگان به سکوت بیکداری گردید و بازی اصلی بر سر کنترل آب و زمین بود: شهرک های یهودی در مقابل دهکده های عربی و بولدور در مقابل درخت زیتون. در خلال این مدت، افسانه اشغال "خردمندان" بر باد میرفت. استعفا ی بی سروصدای

بقیه در صفحه ۱۰

بقیه از صفحه ۱

بنده، ناپیخته، از بیخت بد، این برنا مرا ندیده بودم فرستادم نوا ضبط شده اش را بیا ورنه بلیکه، در این روزگار بی تکا نی، مثل سایر "ایرانیان مقیم فرانسه" کمی تکا بخورم.

اما تا نوار برسد و تکا من معهود را بخورم، در فکر بودم که: چطور "فردریک میترا" که در این سری برنا مه ها، غالباً "مسائل عشق و ازدواج و طلاق آرتیست های سینما را حکایت می کند، ناگهان این طور ارتقاء مقام و مرتبت پیدا کرده و "از معروف ترین و محبوب ترین تهیه کنندگان و نویسندگان تلویزیونی فرانسه" شده و کیهانیا اینقدر قند و گلاب نشا را و کرده اند؟ از طرفی چرا گزراشگر اینقدر اسم "میترا" را - حتی آنجا که میشده ضمیر بکاربرد - تکرار کرده است؟

دو سطر پائین تر مشکل حل میشود و جواب هر دو سؤال را می گیریم، اولاً "برای اینکه: فردریک میترا با واقع بینی کم سابقه و ستایش آمیزی به بررسی زندگی و دستاوردهای دوران های گوناگون حیات محمدرضا شاه پرداخته است. ثانیاً "برای اینکه خواننده بدانند و فراموش نکنند که این برنا مه ساخته هر کسی نیست، شاهکار و لاکه فروریسک میترا، برادرزاده "رئیس جمهور" فرانسه است و تکا مورد نظر را، اگر نخورده است، زودتر بخورد.

بنده شخما، از بابت اینکه این جوان برادرزاده فرانسوا میترا است - بسا همه اعتقاد می کنند که در ایت و انسا نیست فرانسوا میترا دارم - تکا نمی خورم و خیال نمی کنم خیلی از هموطنان ما، بیشتر از بنده تکا بخورند، چرا؟ برای اینکه ما ایرانی ها، بعد از انقلاب آقای خمینی، از این قوم خویش های بزرگان خیلی دیدیم، یعنی خیلی بسه رخمان کشیدند:

طبل بکوبید و دست افشانی کنید که نوۀ مصدق پا به میدان گذاشت، دهل بزنید و پاپکوبی کنید که برادرزاده دکتر فاطمی سلیح نبرد پوشید، نقاره بزنید که... خوب، اول کار هم هیبت اسم پدر بزرگ و عمودا نی، مردم را گرفت، اما چیزی نگذشت که دیدند این یکی اینطور شد و آن یکی آنطور و آنکه به اعتبار خویشی با مصدق، اسمی در کرده بود، سربز استان رهبر خلقی گذاشت و دادی او را باغیال معانوش، بعنوان وصول به طاق جدید ایدئولوژیک تبریک گفت و جشن گرفت و بالای سر عروس و داماد دقتنداشتید.

شنیدم بمناسبت این برنا مه، عسدهای نامه های شوق و اشتیاق و جمعی نامه های تند اعتراض به آقای فردریک میترا نوشته اند.

بنظر بنده، فردریک میترا بیچاره نه سزاوار قند و گلاب است و نه درخور چوب و چماق. جوانی است که دارناش را می خورد. در این برنا مه "سرنوشت" هوس کرده است از آرتیست های سینما، به سردان سیاسی مشهور برپا زد، فقط بجای اینکه به کتاب های تاریخ و مدارک تاریخی

والا گهر فردریک میترا

مراجعه کند، بنظرش رسیده از مناسبت خصوصی اطلاعات لازم را بگیرد و از جوانی و سادگی، بخودش گفته است ممکن نیست آدم ها بی پیدا بشوند که با وجود یک کوه سند و مدرک، چشم توی چشم، حقایق را وارونه جلوه دهند و از اینکه کسی چنان را بگیرد باکی نداشته باشند.

چه میشود کرد؟ جوان است و فرنگی است و با این نهاد "بچه پرورگی" بعضی از مسائلی آشنا نیست و نمی داند که میترا نیم وسط ظهر بگوئیم و پایش قسم بخوریم که الان نصف شب است و وقتی آفتاب درخشان را به رخمان بکشند، هیچ خجالت نکشیم... از طرفی لابد "منابع" با آغوش با جوانان را پذیرفته اند و به ما محبت هم کرده اند.

بنده جز اینکه منابع اطلاعات جوانی طفلی را "خصوصی" بدانم هیچ راه دیگری ندارم زیرا جزئیاتی را در برنا مه عنوان کرد که اید "در هیچ منبع کتبی نیامده است، مثل روابط عاشقانه، ملکه ثریا با محمد رضا شاه یا طرز خوابیدن رضا شاه و روابطش با تاج الملوک و غیره که فقط ما بنده اطلاعاتی در باره، علاقه محرم رضا شاه به "مثلاً" خورشید آلو سفناج به بینندگان بدهد. خلاصه بوی "شرفدور"، از یک منزل راه به دماغ می خورد.

از مصاحبه های و الاحضرات اشرف و الاحضرت فاروق دوم، که در این برنا مه، یک در میان، به معرض تماشا گذاشته میشد، می گذرم، بسه تجلیل و تکریم چرب و پر ملاط رضا شاه و محمدرضا شاه و فدائیکاری های آنها در راه دموکراسی و استقلال و عدم وابستگی مملکت هم با "کاری ندارم، داستان های عشقی و سوزگداز غم انگیز ملکه ثریا هم به بنده هیچ مربوط نیست، اما از آنجا که روزنا مه کیهان، بخش مربوط به مصدق را، که بخش نسبتاً مفصلی است - بنا بر رویه ای که زدوسه ماه پیش در بازنویسی و نونویسی نطق ها و مصاحبه ها در پیش گرفته - در ده دوازده سطر "تنقیح" کرده است، ناگزیر چنانچه با آگراف از بخش ملی کردن نفت، از این برنا مه سفارشی - یا بقول عبید رقص بهیرلیخ - را دقیقاً نقل می کنم:

نخست وزیرش مصدق کمیانی های انگلیسی را، با تکیه بر مین پستی توده ها، ملی کرده بود. محمدرضا در آغاز از این اقدامات انقلابی را - که انتقام خاطر پدرش را میگرفتند و استقلال امپراطوری رامستحکم میکردند - تأیید نمود. ولی، کم کم، این را نیز فهمید که مصدق - که وابسته به سلسله "قاجاریه" بود و مستمرا "به نفوذ فعالان حزب کمونیست توده راه میداد - خود نیز نقشه انتقامی را علیه او تاج و تخت دنبال میکرد. گذشته از این، جهان آزاد غفلتاً "خود را با یک اشتعال ناسیونالیسم خاور نزدیک روبرو می یافت، ایران در یک محاصره اقتصادی شدید قرار گرفت که صنایع نو بنیادش را به ورشکستگی سوق میداد و به تقاضای اجتماعی غیر قابل کنترلی دا من میزد. هر کس می بایستی سریعاً "جبهه خود را انتخاب میکرد.

محمدرضا با مصدق بهم زدولی با زدیتر شده بود. عوام فریب پیرنقا با فکنده بود و توده مردم کوچه و بازار - از جمله ملایان، که بفرمان خود می پنداشتند و تصور میرفت که پروبالشان بعد از زلغ و قمع آنان از طرف رضای اول شکسته شده باشد - را به هجوم به کاخ های سلطنتی روانه میکرد و به این ترتیب آتش خشمی را که از دل قرون گذشته برخاسته بود، می تاباند. ارتشش زوج سلطنتی را، با سازمان دادن فرارشان، به رم، نجات داد.

بنده در باره چند نکته از این مطلب عرض دارم:

اول اینکه ملی کردن نفت چه "انتقامی از خاطره پدر" را شامل میشد؟

بیننده نا آشنا به تاریخ، از این عبارت مجری برنا مه ممکن است چنین استنباط کند که عزل محرم رضا شاه با بت دلخوری دولت انگلیس از آن محرم با بت نفست بوده است. در حالیکه انگلیسی ها اگر کدورتی از محرم رضا شاه داشتند با بت چرخشی بود که بطرف آلمان هیتلری کرده بود. در باره نفت چه خدمتی باقی بود که انجا منگرفته باشد؟ قرار داد دصت ساله ۱۹۶۱ رسی را که در سال ۱۹۶۱ پایان می یافت، و وسط راه، از سال ۱۹۳۳، به مدت شصت سال دیگر تمدید کرد یعنی تا سال ۱۹۹۳ اعتبار یافت.

نکته دیگر اینکه میگویند مصدق بعلمت و وابستگی به سلسله قاجاریه "نقشه" انتقامی را علیه او تاج و تخت دنبال می کرد.

بنده از اظهارات مصدق در جلسه ۹ آبان ۱۳۵۴ مجلس شورای ملی، که خط بطلان بر این ادعای سفیج و مجانی می کشد، میگذرم. تنها به "منابع" عظیم الشان این جوان ساده دل، یادآوری میکنم که اگر "عوام فریب پیر" نقابی داشت و می خواست نقاب بیندازد، چرا بعد از واقعه ۳۰ تیر ۱۳۳۱ که تمام مملکت به فرمانش بود و میران ۲۸ مردادی هفت سوراخ پنهان شده بودند، نقاب نینداخت؟ چه مانعی داشت که نقشه انتقام خود را، حتی از طریق قانونی، به مرحله اجراء آورد؟ مگر نه اینکه مجلس شانزدهم - که چند روز پیش از آن به اکثریت آراء به قوام سلطنته رای اعتماده بود - به اکثریت قریب به اتفاق به نخست وزیری مجدد او رای می داد و تمایل و اعتماد داد؟ مگر نه اینکه لایحه اختیارات را بی چون و چرا تصویب کرد؟

مگر نه اینکه حتی به پیشنهادی منطبق یکی از نمایندگان دائریماداره اموال قوام السلطنه قبل از هر رسیدگی و محاکمه ای، مهترانه شیدزد؟

در چنین مجلسی چه مانعی داشت که مصدق "نقشه انتقام" خود را عملی سازد و همان روزها، ماده واحده ای - نظیر ماده واحده خلع قاجاریه در جلسه ۹ آبان ۱۳۵۴ مجلس - بوسیله یک "سید محمدتدین مانندی" پیشنهاد و تصویب شود که: "مجلس شورای

ملی بنام سعادت ملت ایران انقراض سلطنت...؟" از نکته بعدی که مصدق "ملایان را بفرمان خود می پنداشت" میگذرم و تنها به یاد آوری واقعه ۹ اسفند ۱۳۳۱ که به پیشوا نی آیات عظام، بروجردی و بهبهانی، کمپانده بودا و باش جلوی کاخ سلطنتی مصدق را به دا ربیا ویزند، اکتفا می کنم.

رسیده بودیم به آنجا حکایت که ارتش زوج سلطنتی را با سازمان دادن فرارشان به رم، نجات داد. از این هم میگذرم که کدام ارتش چنین محبتی را کرد!

می پردازم به پاپا اگر ا فدیگری که گوینده از زندگی و تفکرات محرم محمدرضا شاه و ثریا در هتل اکسلیور رم سخن میگوید و میرسد به آنجا می گوید:

"فاروق اکنون در نزدیکی رم زندگی می کرد. محمدرضا بر میل باطنی خود فائق آمد و با ملاقات نکرد ناگهان کودتای کرد. بفرمان او، ارتش طرف چند روز قدرت را بدست گرفت..."

و توضیحی در باره چگونگی امر میدهد:

محمدرضا در مدت اقامت کوتاه در رم، تماس های با بعضی کارمندان امیکائی، مؤثر و بی سروسد - که از زمان ملاقاتش با ترومن تماس با آنها را حفظ کرده بود - داشت. این کارمندان روابطی در خود ایران با افسران رده بالای ارتش داشتند و به حال عالی کردند که به صورت، دیرباز زود، خدا نقلاب با او با بدون او، صورت خواهد گرفت. به این ترتیب محمد رضا تاج و تختش را، بخصوص با کمک "سی. آی. ا." دوباره بدست آورد...

بنده در این عبارت "ناگهان کودتای کرد" عرض دارم، بخصوص در باره "ناگهان کودتای کرد" که ظاهراً "براشرف نما یح مشفقانه" چند کارمندان امیکائی مقیم رم صورت گرفته است.

و برای احتراز از اطناب کلام به نقل چند عبارت از کتاب "روزولت امیکائی" و "وودهاوس" انگلیسی، اکتفا میکنم تا "ناگهان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ روشن تر شود.

نقل قول از روزولت:

در جلسه ای که روز ۲۵ ژوئن ۱۹۵۲ (۵ تیر ۳۲) در دفترنا سترداللس تشکیل شد، حاضران به اتفاق آراء، رای به اجرای نقشه کودتا دادند. فاسترداللس مذاکرات جلسه را ضمن اشاره به طرح کودتا که در پیش رو داشت، با این جمله شروع کرد: - پس ما اینطور مصدق دیوانه را برمی اندازیم.

نقل قول از وودهاوس:

در تاریخ ۱۹ ژوئیه ۱۹۵۲ (۲۷ تیر ۳۲) روزولت از مرز عراق وارد ایران شد و اولین وظیفه که روحیه شاه را تقویت کند و او را در باره اجرای نقش خود، یعنی فقط امضای دو فرمان (عزل مصدق و انتصاب زاهدی) بنماید.

و ترجمه تلگراف سفیر انگلیس دروا شنگتن به وزارت خارجه انگلیس (اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس) به تاریخ ۱۸ اوت ۱۹۵۳ (۲۷ مرداد ۱۳۳۲) ساعت ۱۶ و چهل و پنج دقیقه:

امروز وزارت خارجه آمریکا به سفیر آمریکا در رم دستور خواهد داد که این نظر را به شاه

فرهنگ ایران

محمد جعفر محتجوب

لسان الغیب شیراز صدر نشین دیوان غزل

یکی دیگر از ویژگی‌های آشکار شعر حافظ، یک دست‌سبی فوق العاده غزل‌های او است. بدیهی است که وقتی شاعری از جوانی (وگاه از جوانی و کودکی) کارشاعری را آغاز می‌کند و آن را تا پایان عمر ادامه می‌دهد، شعرهای او از مختلف زندگی او، چه از نظر مضمون و معنی و مطلب، و چه از لحاظ بختگی و زیبایی شکل و رعایت نکته‌های گوناگون هنری و بدیعی در یک سطح نیست. فقط در تاریخ ادب فارسی بعضی شاعران بوده‌اند که شعر آن‌ها را به همواری و یک دستی و بی تفاوتی * ستوده‌اند. یکی ازین شاعران عنصری است که ما حب ترجمان البلاغه دربارها را می‌گوییم: "و شعر یک بی تفاوت و شعر عنصری است" گوا این که جزمشتی قصیده ستایشگرانه از او با زمانه نده است. شاعر دیگری که شعرش دارای همین ویژگی است، استاد طوس فردوسی است. وی در شاهنامه دربارها را کمیست و کیفیت شعر خویش گوید:

ز ابیات غرا دو رسی هزار
سخن‌های شایسته غم گسار
اگر با زجویی از او بیت بد
همانا که کم باشد از زبان صد
و انصاف که آن بزرگ در حق شعر خویش به درستی داوری کرده است و به هیچ روی در شاهنامه‌های بدین عظمت بی‌ش از تصدیق شعر بد نمی‌توان یافت.
سومین شاعری که شعرش به حد اعلا را این خاصیت، یعنی یک دستی و بی تفاوتی است، خواجه شیراز است. ما شب تیریزی دوستدار حافظ بلکه شیفته‌ی وی بوده‌است و در مقطع غزلی گوید:

کمال حافظ شیراز ز ما شب پسر
که قدر گوهر یک دانه گوهری دانند
این ما شب خود می‌دانسته است که شعرش به "انتخاب" نیا زدا رد هموار و شعر مجموعه‌هایی را که در دوران حیات از آن تا خود تهیه می‌کرد و برای دوستی و خویش یا بزرگای عصر می‌فرستاد، خود او، یا منشی و کاتبش عارف تیریزی برمی‌گزیدند. اما وی در حق حافظ گوید:

هلاک حسن خداداد او شوم، که سراپا
چو شعر حافظ شیراز، انتخاب ندارد
یکی از شاعران معاصر می‌گفت: مثل این است که شعر حافظ را در دستمالی بسته‌از آسمان به زمین افکنده‌اند منظورش این بود که فرا زونشیب و پست و بلندهای زندگی، جوانی و پیری و خامی و پختگی در شعر حافظ اثری برجای نگذاشته‌است، و چون چنین چیزی ممکن نیست، ناگزیر با بدیگویم که خواجه، و تمام شاعرانی که شعرشان دارای همین ویژگی است، در تمام بر روی شعر خود کار می‌کرده‌اند و راه اصلاح می‌آورده‌اند، و اگر در جوانی اثر خویش را می‌پسندیدند و در نظرشان بی عیب جلوه می‌کرد، در سنین کمال و پختگی، آن داوری را معتبر نمی‌شمردند و بسیار دیگر، بلکه بارها دیگر آن را به دیده انتقاد دو حتمی عیب جویی می‌نگریستند و تنها خود آن را اصلاح می‌کردند بلکه از صاحب نظران نیز می‌خواستند تا در آن نظر کنند و اگر نقمی در شعر ایشان می‌بینیدند بر طرف‌سازند. خواجه در غزلی خطاب به صاحب نظری از آن که شعر او را اصلاح کرده است یاد می‌کند. مطلع این است:

یاد باد آن که نهانت نظری با ما بود
رقم مهر تو بر چهره ما پیدا بود
و در پایان آن آورده است:

یا دبا دآن که به اصلاح شما می‌شداست
نظم هر گوهر ناسته که حافظ را بود
حافظ خود سخت گیرترین منتقد شعرهای خویش بوده است در مورد شعرها و گفته‌اند که اگر کسی بخواد هدهدها بیست غزل او را، به عنوان بهترین غزل‌های خواجه انتخاب کند، این کار غیر ممکن است، چه پس از برگزیدن ده بیست غزل، با ردیگر به ده بیست غزل دیگر، و همچنان به غزل‌ها و غزل‌های دیگر برمی‌خورد که هیچ یک از آن‌ها دست‌کمی از غزل‌های انتخاب شده ندارد. حتی اگر این میزان را به پنجاه غزل یا لایبرندیا زهم چنین در دسری برای انتخاب‌کننده وجود خواهد داشت و در حقیقت در این دیوان که در آرای کمتر از بیست غزل است به آسانی می‌توان سیصد غزل را انتخاب کرد که در حد اعلا زیبایی سروده شده و شعر آن در اوج کمال و فصاحت و زیبایی باشد و باقی غزل‌ها نیز، فقط اندکی فرود مرتبه غزل‌های برگزیده‌اند و در تمام دیوان شاید به زحمت بتوان پنجاه غزل - یا کمتر - یافت که سطح آن به طور محسوس تا زل تر از سایر غزل‌ها باشد، و غزل‌هایی از نوع "دل من در هوای روی فرخ" تا آن جا که بنده دیده است در تمام دیوان خواجه کمتر از تعداد انگشتان یک دست است، و اگر این نکته را در نظر داشته باشیم که حافظ خود دیوان خویش را جمع نکرد و به حکایت اسناد و مدارک، کوچک‌ترین مجموعه‌ای (حدود ۴۱ غزل و دو قطعه) که از شعر او و گورد آوری شده و به دست ما رسیده در سال ۸۰۷ یعنی ۱۶ سال پس از مرگ وی کتبا به دست ما رسیده است و نیز اگر خواجه که می‌یافت که خود به جمع و گردآوری اشعار خویش بپردازد، شاید شعرهایی بود که وی آن‌ها را در دیوان خویش نمی‌آورد همان گونه که دیگر شاعران و بعضی از معاصران نیم یا بیش از نیمی از شعرهای خود را در دیوان خویش نیاورده‌اند.

یکی دیگر از ویژگی‌های مهمی که در شعر خواجه می‌توانیم یافت - و این از امتیازات شعر خواجه است - دارا بودن صفت "بلندی" است. صفتی که شعر کمتر شاعران عرفا رسی زبان از آن بهره‌مند است، با ز نخستین کسی که منتقدان

و ادیبان قدیم شعرا و را در آرای این صفت دانسته‌اند فردوسی است. نظمی عروسی که قدیم ترین اطلاعات در باره فردوسی و زندگی او را به دست داده است (در حدود سال ۵۵۰ - تقریباً "یکصد و سی سال پس از مرگ شاعر) و با این حال آنچه می‌گوید می‌بخشد از حقیقت و افسانه است، در باره شعر فردوسی گوید: "الحق هیچ باقی نگذاشت و سخن را به آسمان علیین برد و در عذوبت (= گوارایی) به ما تعیین رسانید." و سپس بخشی از نامه‌ای را که زال به پدر خویش نوشته است از شاهنامه نقل کرده و پس از آن گفته است: "من در جم سخن پیسه این فصاحت نمی‌بینم و در بسیاری از سخن عرب هم، در این مقام جای بحث تفصیلی در باره "بلندی" در شعر، نیست اما به جمال گویم که در شعر بلندی نوعی عظمت، نوعی وسعت نظر و علو طبع دیده می‌شود که نظیر آن را در شعر دیگران نمی‌توان یافت. بهار در مواردمتعدد بدیعی نکته اشاره می‌کنند که بلندی طبیعی و علوهت ما به بلندی شعراست:

شعر شاعر نغمه آزاد روح شاعر است
کی توان این نغمه را بنهفت با افسونگری
فی المثل گرشاعری مهتر نیا شد در منش
هرگز از اشعار او ناید نشان مهتری
ورنبا شد شاعری اندر منش والا گهر
نشوی از شعرها پیش بوی والا گوهری
و در قصیده‌ای دیگر در ستایش فردوسی گوید:
چو مرگشت دنی قول‌های اوست دنی
چو مرد و الا شد گفته‌های او والا است

سخاوت آرد گفتار شاعری که سخن است
گدایی آرد شاعر شاعری که گداست
درست شعری، فرع درستی طبع است
بلندی رختی، فرع بلندی بالاست ...
نشان خوی دقیقی و خوی فردوسی است
تفاوتی که به شهنما ما ببینی راست ...
جلال و رفعت گفتارهای شاعران
نشان همت فردوسی است، کم و کاست
برای این که در آیین با سخن دراز نشود چندان نمونه از
شعرهای بلند حافظ را که در آن‌ها بلندی نظر، وسعت فکر، علوهت و بی‌نیازی فوق العاده‌ی آشکار است، و هر یک از آن‌ها نمونه‌ای است از شعر بلندی در معنی‌های گوناگون، در زبیری آوریم:

در غزل معروفی که گفته‌اند خواجه آن را در باره بر غزل شاه نعمت‌الله ولی سروده است بدین مطلع:
آن که خاک را به نظر کمیما کنند
در باره برگفته شاه نعمت‌الله که گفته است: "صد درد را به گوشه چشمی دوا کنیم" چنین سروده است:
در دم نهفته به ز طیبیان مدعی
باشد که از خانه غیبش دوا کنند ...
چون حسن عاقبت نه به رندی و زاهدی است
آن به که کار خود به عنایت رها کنند ...
می‌خور، که صد گناه ز اغیار در حجاب
بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند

در غزلی دیگر که تقریباً "تمام بیت‌های آن در منتهای بلندی و روی سخن در خواجه جلال‌الدین توران شاه وزیر معروف شاه شجاع است و با این مطلع آغاز می‌شود:
سرم‌ها تف می‌خانه به دولت خواهی
گفت با زای، که دیرینه این درگاه‌های
بدین بیت‌های بی‌مانند بر می‌خوریم:
بر در می‌کند رندان قلندریا شند
خشت زیر سر و بر تارک هفت اخترهای
دست قدرت نگر و منصب صاحب‌جانی
آن‌گاه می‌کند راه مرکز رسیدن به چنین توفیقی است
چنین می‌ستاید:
سرم‌و درمی‌خانه، که طرفی با منش
به فلک بر شد و دیوار بدین کوتاهی ...
اگر سلطنت فقر ببخشند ای دل
کمترین ملک تو از ما بود تا ما می
و در همین زمینه در غزلی دیگر فرمود:
گدای می‌کند، ام، لیک وقت مستی بین
که نا ز بر فلک و حکم بر ستاره کنسم

نیز در همین باب:
گرچه کرد آلود فقرم شرم با دا زهتم
گره آب چشمه خورشید دا من ترکم
من که دارم در گدایی گنج سلطانی به دست
کی طمع در گردش گردون دون پرور کنم
تنها در مورد ستایش می‌کند و سلطنت فقر نیست که شعر خواجه به بلندی می‌گراید، در باره تجلیل مقام انسانی و خلافت الهی که بدو رزانی داشته‌اند نیز با رها شعری با آسمان پهلومی زند:

شهاب ز دست پادشهم، یا رب از چه حال
از یاد برده‌اند هوای نشیمنم

از یاد برده‌اند هوای نشیمنم

چه گویم که به می‌خانه دوش مست و خراب
سروش عالم غیبیم چه زده‌ها دا دست
که ای بلند نظر شاها ز سیدر نشین
نشین تونه این گنج محنت آبا دست
تورا زنگره عرش می‌زند صفر
ندامت که در این دا مگه چه افتاد دست
و سرا نجام این دو غزل بسیار معروف که در هر یک به صورتی از همین حال و همین مقام یاد می‌کنند و دو سه بیت از هر یک را به ترتیب یاد می‌کنیم:

سال‌ها دل طلب جام‌جم از ما می‌کرد
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد
گوهری که ز صدف کون و مکان بیرون است
طلب از گمشدگان لب دریا می‌کرد ...
دیدمش خرم و خوشدل قحط با ده دست
و ندر آن آینه‌دگونه تماشا می‌کرد
گفتم این جام جهان بین به تو کی داد حکیم
گفت آن روز که این گنبد مینا می‌کرد

دوش دیدم که ملایک در می‌خانه زدند
گل آدم پسر شدند و به پیمان زدند
ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت
با من راه نشین با ده مستانه زدند
آسمان بارانانت نتوانست کشید
قرعه فال به نام من دیوانه زدند ...
شکر آن را که میان من و صلح افتاد
حوریان رقص کنان ساغر شکرانه زدند

این بلندی طبیعی و بی‌نیازی، حتی در مقام ستایش ممدوح نیز در شعر حافظ دیده می‌شود. وی از آنکه ممدوحی راست و دانا و در شعر خویش آورده است منت بر سرا می‌گذارد. یکی از قصیده‌های ممدوح خواجه در مدح قوام‌الدین محمد صاحب عیار وزیر شاه شجاع سروده شده است و با این مطلع آغاز می‌شود:

زدلبیری نتوان لاف زد به آسانی
هزار نکته در این گار هست، تا دانی
شا عرب ممدوح چنین خطاب می‌کند:
شیده‌ام که زمن یاد می‌کنی که گه
ولی به مجلس خاص خود نمی‌خوانی
طلب نمی‌کنی از من سخن جفا این است
و گرنه با توجه به بحث است در سخن دانی
ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد
لطایف حکمی با کتاب قرآنی
هزار سال بقا بخشد مدا فیح من

چنین نفیس متاعی به چون تو ازانی
والحق در این منت نهادن حق با خواجه شیراز است که هزاران ممدوح بهتر از قوام‌الدین محمد صاحب عیار در طول تاریخ به وجود آمده و هیچ یک ستایشگری چون حافظ نیاخته‌اند، شاعری که با این گفتار ربهشتی و سخنان آسمانی ممدوح خویش را بستاند:

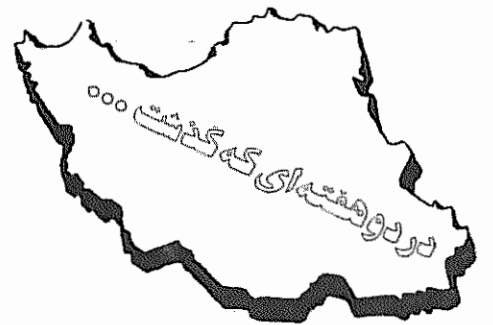
مکن که می‌خورم بر جمال گل یک ماه
که با ز ماه دگر می‌خورم پشیمانی
به شکر تهمت تکفیر کر میا بر خاست
بکوش کز گل و گل دا دعیش بستانی
جفا نه شیوه دین پروری بود، حاشا
همه کرامت و لطافت شرع یزدانی ...
طرب سرای وزیر است، سا قیا مگذار
که غیر جفا می‌آن جا کند گران جانی
توبودی آن دم صبح امید، کز سر مهر
بر آمدی و سر آمدش بان ظلمانی

شعرهایی از این دست، که آینه‌ی تمام نمای طبع رخشنده و همت بلند و زبان سخن گوی حافظ است در بیشتر غزل‌های او دیده می‌شود:

جست این سقف بلند سا ده، بسیار رنقش
زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست
این چه استغناست یا رب، وین چه قدر حاکم است
کا بین هم زخم‌نہا ن همت و مجال آه نیست
تیمار غریبان سبب ذکر جمیل است
جانا مگر این قاعده در شهر شما نیست
چون چشم تودل می‌برد ز گوشه نشینان
دنیال توبودن گناه از جانب ما نیست ***
گر بپرمان مرشد من شد چه تفساوت
در هیچ شری نیست که بتریز ز خدا نیست
گفتن بر خورشید که: من چشمه نورم
دانند بزرگان که سزاوار سها نیست ***

هر گه که دل به عشق دهی خوش‌دمی بود
در گار خیر حاجت هیچ استخاره نیست
فرصت شعر طریقه رندی که این نشان
چون راه گنج بر همه کس آشکاره نیست
منت سدره و طوبی زبی سا به مکش
که چو خوش بنگری ای سروروان این همه نیست
دولت آن است که بی‌خون دل آید به کنار
ورنه با سعی عمل با غنا این همه نیست

منه با سعی عمل با غنا این همه نیست



دوشنبه ۱۴ دی

فرانک کارلویچ، وزیر دفاع آمریکا، در اولین مرحله با زدیدیک هفته ای خود از کشورهای خلیج فارس وارد کویت شد. به نوشته روزنامه انگلیسی "ایندی-پندنت" جمهوری اسلامی بودجه ای معادل ۳۴ میلیون ۶۰۰ هزار لیره برای کمک به جنبش های آزادی بخش اسلامی و صدور انقلاب اسلامی و آشوب افکنی در عربستان سعودی اختصاص داده است. چهارشنبه ۱۶ دی

ژاک شیراک، نخست وزیر فرانسه در مصاحبه ای با روزنامه "سومو" سعودی الشرق الاوسط اعلام کرده که سیاست فرانسه قاطع و تغییرناپذیر است و فرانسه تسلیم تهدیدها نخواهد شد و تحت هیچ فشاری قرار نخواهد گرفت. وی افزود: سیاست فرانسه آن است که به هیچ معامله ای با گروهان کبیران تن در ندهد، هیچ امتیازی در مورد فروش اسلحه به جمهوری اسلامی ندهد و هیچ تنبیهی در روابط سیاسی با عراق پیش نیاید. پنجشنبه ۱۷ دی

روح الله خمینی در پاسخ به نامه سعید علی خامنه ای ضمن سرزنش و انتقاد تلویحی از سخنان وی در خطبه های نماز جمعه تهران اعلام کرد حکومت یکی از احکام اولیه اسلام و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است. جمعه ۱۸ دی

عراق اعلام کرده که هواپیماهای آن کشور را لایحه نفت تبریز را بمباران کرده و تا سیما آن را به آتش کشیدند. شنبه ۱۹ دی

جمهوری اسلامی اعلام کرده تلافی بمباران دیروز تبریز، توپخانه سنگین

جمهوری اسلامی تا سیما اقتصاد و نظامی بصره را زیر آتش گرفت. یکشنبه ۲۰ دی

نفتکش عظیم خا رک - ۳ در نزدیکی سواحل ایران، توسط هواپیماهای عراقی مورد حمله قرار گرفت.

آتشباران توپخانه دوربرد جمهوری اسلامی علیه بصره و شهرک های مرزی عراق همچنان ادامه دارد.

حسنی مبارک در ریاض از جمهوری اسلامی خواست به دعوت های صلح پاسخ دهد. وی افزود: چنانچه جمهوری اسلامی صلح را رد کند، مصر به هیچ عنوان نمیتواند تبراً دران عرب خود را سازد. زیرا امنیت مصر وابسته به امنیت خلیج فارس است. دوشنبه ۲۱ دی

حسنی مبارک هنگام عزیمت از مارات متحده عربی به کویت با ردیگر کشورهای عرب خلیج فارس را از حمایت مصر برابر تهدیدهای جمهوری اسلامی مطمئن ساخت. سه شنبه ۲۲ دی

بدنیال نامه خمینی به خامنه ای با وجود مکاتبات بعدی و تسلیم شدن خامنه ای و شورای نگهبان به نظریات خمینی به علت گسترش دامنه اختلاف در بطن رژیم، دانشجویان عضو انجمن های اسلامی دانشگاه ها اعلام کردند از موازین منظور پشتیبانی از نظریات "مسلم" را به پیما نمی بزرگی در سر کشور برگذار خواهند شد.

کارلویچ در مصاحبه ای در پاریس گفت آمریکا قصد ندارد تعدد ونگان خود را در خلیج فارس کاهش دهد. چهارشنبه ۲۳ دی

خبرگزاری فرانسه نوشت: بدنیال فتواهای اخیر خمینی، همچنان سیاسی شدیدی در مدارس علمیه و بازمشاهده میشود و از هم اکنون نامها و طوفا رهائی علیه فتواهای خمینی در حوزه علمیه قلم و با زاردست بدست می گردد.

وزیر کشور فرانسه اعلام کرد ۷ تن از مخالفان خمینی که زفرانسه به گامسون اخراج شده بودند بدلیل ملاحظات انسانی به فرانسه بازگردانده خواهند شد. بنا بر این گزارش دولت اسپانیا قبول کرده است که به ۱۲ نفر دیگر از همدگانی بدهد. پنجشنبه ۲۴ دی

الکساندر بلوتوگوف نماینده

شوروی در سازمان ملل اعلام کرد: مجازات های اجباری علیه جمهوری اسلامی ممکن است سرانجام لازم شود. * طرف امروز روزهای گذشته حملات عراق و جمهوری اسلامی علیه نفتکش ها در خلیج فارس با ردیگر شدت گرفت. جمعه ۲۵ دی

در آستانه مذاکرات نمایندگان جمهوری اسلامی با کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس که قرار است بزودی در ابوظبی برگزار شود، هاشمی رفسنجانی در مراسم نماز جمعه تهران با ردیگر کشورهای جنوب خلیج فارس را تهدید کرد و گفت: اگر فردا موزیک جنگ را زصداد و سیمای جمهوری اسلامی شنیدید بدانید دیگر بشیما نمی برای شما سودی ندارد.

عراق طرف ۴۸ ساعت گذشته دونفتکش دیگر را در نزدیکی سواحل ایران بمباران کرد. جمهوری اسلامی نیز از نزدیکانگفتش لیبیریائی را مورد حمله قرار داد.

حسنی مبارک رئیس جمهور مصر بطور ناگهانی از زمینه عازم بغداد شد و با مقام حسین دربار ره جنگ جمهوری اسلامی و عراق به گفتگو پرداخت.

دو ایرانی به اسم احمد مدرس ۶۴ ساله و مجید مدرس ۲۴ ساله فرزندوی، که قصدا شتند با پرداخت ۲۸۰ هزار دلار قطعات موشک ها و ک در آمریکا خریداری کنند، در شهر بوستون دستگیر شدند.

روزنامه های ژنیر، کاردار سفارت جمهوری اسلامی در کینشا زارا بخاطر آن که در مراسم سلام سال نو از دست دادن با همسر رئیس جمهوری ژنیر خودداری کرده است بشدت مورد حمله قرار دادند و عمل وی را عملی حقیر و بی شرمانه توصیف کردند. یکشنبه ۲۷ دی

شخصی به نام "رضا نظری" که در دادگاه انقلاب اسلامی به جاسوسی و همکاری با سازمان های مخفی عراق متهم شده بود عمرا روز در تهران در ملا عام بدار آویخته شد. در کرمانشا نیز سه نفر به همین جرم اعدام شدند.

طبق گزارشهای رسیده، در پرونده ای که به دست وزیر کشور آلمان غربی تحت بررسی قرار گرفته، اسامی گروهی از واسطه های رژیم جمهوری اسلامی به چشم میخورد که علاوه بر معاملات غیرقانونی اسلحه، در یک قتل و خرید و فروش مواد مخدر نیز دست داشته اند.

اعلامیه نهضت مقاومت ملی ایران در باره

وقایع سرزمین های اشغالی

بقیه از صفحه ۱

هر دو طرف درگیر، ضایعه های سهمگینی متحمل شده اند، اما مسأله سرزمین های اشغال شده از سوی اسرائیل که با اندک حسن نیت و برپا به قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت می توانست به راه حلی عادلانه و منصفانه دست یابد، امروز پیچیده تر و دسترسناپذیرتر از هر زمان، برجای مانده است. با گذشت زمان، این مسأله، چنان ابعادی یافته است که از چارچوب منطقه ای بسیار فراتر می رود و صلح و امنیت را در جهان در معرض تهدید قرار می دهد.

در سال ۱۹۶۷ اسرائیل که این مناطق را حریم اجتنابناپذیرا منیت خویش تلقی می کرد سرسختانه از تخلیه آن ها سرباز زد و شگفتا که مشا هده می کنیم بیست سال بعد، از درون همین مناطق است که ملت فلسطین که به گفته یکی از مقام های مسئول اسرائیل، به "وقوفی سیاسی" دست یافته است در حریم منیت دولست یهود، آتش افکنده است.

این وضعیت فاجعه آمیز، با ردیگر، نشان می دهد که صلح تحمیل شده به زور سرنیزه، نه اعتباری دارد، نه دوامی.

بی چند و چون، مناقشه های بین المللی و به ویژه مناقشه خاورمیانه، به نیروی نظامی، حل و فصل شدنی نیست. راه حل این مناقشه باید از طریق مذاکره در بین یک کنفرانس بین المللی با شرکت طرف های ذی ربط و خصوصا " با شرکت بقیه در صفحه ۱۱

لسان الغیب شیراز

صدر نشین دیوان غزل

مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست

به خط و خال گدایان مده خزینه دل به دست شاه و شاهی ده که محترم دارد نه هر درخت تحمل کند چغای خزان غلامت سرورم که این قدم دارد در دیوان خواجه نیکوگامی اشاراتی صریح یا ضمنی به بلندی شعر خویش دیده می شود: پایه نظم بلند است و چنان تکبر، بگو تا کند پادشاه بجردها ن پر گهرم

وقت صبح از عرش می آمد خوشی، عقل گفت قد سیان گوئی که شعر حافظ از بر می کند

اگر به هوای یافتن بیت های بلند دیوان حافظ را در دست بگیریم و از آغاز تا پایان آن را بنگریم، می توان همین بخش از این گفتار را به رساله ای بدل کرد. به همین جهت از آن درمی گذریم و فقط یک نکته را که از ویژگی های شعر بلند است یاد می کنیم و آن، بهترین تعریف از ایجاز را نیز در شعر خواجهمی توان یافت و آن سخن گفتن به لفظ اندک و معنی بسیار است. بسیاری از شعرهای حافظ هست که در آن ها، با حتی در مصراع ای با بخشی از یک مصراع از آن به داستان یا از حماسه ملی ایران، بخشی از تاریخ، آیتی از قرآن کریم یا حدیثی اشاره شده، و گاه هشیوه سخن طوری است که آدمی گمان نمی برد که در آن به چیزی اشارت رفته باشد. نخست آن بیت خواجهمی که در آن ایجاز را تعریف کرده است می آوریم:

بیا و حال اهل درد بشنو

آن گاه نمونه هایی از این گونه سخن گفتن را که مصداق " خیر الکلام ما قل و دل " (بهترین سخنان آن است که کم بپا شود و بر معنی دلالت کند) است می آوریم:

اسم اعظم بکنند کار خود ای دل خوش باش که به تلبیس و حیل دیو مسلمان نشود نخست آن که در نسخه های دیگری از دیوان خواجهمی " دیو سلیمان نشود " آمده و محققان در این باب گفتگوها

بسیار معروف و مانندان رفته و نمونه آن در دیوان بسیار است. برای آن که سخن از این درازتر نشود، نخست بیت ها را می آوریم و سپس به همان ترتیب اشاراتی را که در آن ها آمده است یاد می کنیم:

با تک گوی چه صدای دهد عشوه مخر ساری کیست که دست از یزدیضا ببرد ؟

اهل نظر دوعا لم دریک نظر بیا ز بند عشق است ودا واول بر نقد جان توان زد

شاه ترکان چو بسندید و به چه هم انداخت دستگیرا نشود لطف تهمتین چه کنم ؟

شاه ترکان سخن مدعیان می شنود شرمی ز مظلومه خون سیا ووشش بساد

خیز تا خا طربدان ترک سمرقندی دهیم کز نسیمش جوی مولیان آید همی در این بیت ها به ترتیب به داستان ساری، آداب و ترتیب بازی نرد، داستان بیژن و منبزه، داستان سیاوش، جهان گیری تیمور و درج مصرعی از رودکی و اشارتی پنهنجا به بخارا (علاوه بر سمرقند)، چه جوی مولیان از مفاصلات بخارا است و حافظ، ما نند بسپاری از مردم عصر خویش، بخارا و سمرقند را با یکدیگر دوازده سال دور دست ترین شهرهای شرقی ممالک اسلامی را آرا ده می کرده است.

این چند مورد را به عنوان مثال یاد کردیم. و صدها مانند آن را در دیوان خواجهمی می توان یافت. این گونه مطالب از مباحثی است که با بدبروی آن کاری دقیق و درست صورت بگیرد و تمام آن از دیوان عزیز خواجهمی استخراج و فهرست شود. در پایان این گفتارها با زبیرا بین سخن خواهیم رفت.

بی تفاوت در متن های قدیم به معنی یکدست و هموار آمده، و ادیبانی که آن را به عنوان صفت شعریا ذکرده اند، مرادشان شعری بوده است که تمام بیت های آن محکم و درست و بی عیب سروده شده باشد و بیست و بلند و غت و سمین (= چاق و لاغر) نداشته باشد.

این مصراع از سعدی است شیخ اجل آن را مصراع اول بیعتی قرار داده است:

دنیا ل توبودن گناه زجا نوب ما نیست با غمزه بگوتادل مردم نستاند

سها به ضم اول، نامستان را است بسیار رخسرد، در صورت فلکی دب اکبر (خس مهر) که آن را با چشم غیر مسلح دشوار توان دید و در قدیم قدرت دید را با آن می آزمودند. (ادامه دارد)

کرده اند که آیا دیوسلیمان نشود یا دیوسلیمان نشود. نسخه استا دخا نلری همان است که نقل کرده ایم و فعلا با این بحث کاری نداریم و به جمال می گوئیم که هر دو صورت درست است و برای هر یک می توان دلایلی آورد.

اما آنچه در این مورد نظر است، این است که خوا نندیده نخست یا یزدیبا ندکه " اسم اعظم " چیست و چه کاری از آن بر می آید؟ گفته اند اسم اعظم آن نام (یا نام های) بزرگ الهی است که اگر خدای را بدان نام (یا نامها) بخوانند و دعا یی بکنند حتما " مستجاب خواهد شد. اما باز در مورد نام " نیر اسم اعظم " گفتگوهاست. گروهی معتقدند که اسم اعظم را کسی جز خا صا ن حق و اولیای خدا نمیداند و گروهی به خلاف این عقیده دارند. در هر حال مصراع اول اشاره است به داستان سلیمان که انگشتری داشت که گویند برنگین آن اسم اعظم نقش شده بود و آن همه حشمت و سطوت سلیمان و فرمان روائی او بر جن و انس به برکت آن اسم اعظم بود. نیز در داستان سلیمان آمده است که چون غرور و حشمت سلیمان او را بگرفت، روزی دیوی بیاد و وقتی سلیمان برای طهارت کردن انگشتری را از انگشت بیرون آورده بود آن را بر بود و در انگشت کرد و به برکت آن خردا به صورت سلیمان بسیار است و چهل روز به جای او فرمان روائی کرد و چون سلیمان آن را دید با دشا می کرد و مدتگاران سلیمان که او را نمی شناختند او را بزدند و پرا نند و به سرگردانی و بدبختی افتاد و سرانجام از گرسنگی به ما هسی گیری در ساحل دریا (یا رودخانه) رفت و پرا شوقا یی که یاد کردن آن در دستور این مقال نیست پس از چهل روز خفت و خواری سرانجام انگشتری که از دست عفریت به دریا افتاده و یکی از ما هیان دریا آن را فرورده بود و با زرسید و به جای خود برگشت و دیورا بگرفت و عقوبت کرد و از نوبه پادشاهی نشست. تمام این مطالب، علاوه بر گفتگویی که در باره سلیمان شدن یا مسلمان شدن دیوهست، تمام با اشارتی بسیار مختصر و لطیف در این بیت آمده است و فهم معنی آن، جز با آگاهی بر جزئیات این داستان مقدور نیست. حتی در بعضی بیت ها مطلب از این نیز مختصر تر شده و به اشارتی بدان اکتفا رفته است. خواجهمی، ظاهرا " در ستایش همسر با معشوق خویش گوید:

سز گز خاتم لعش ز من لاف سلیمانی

چو اسم اعظم باشد چه باک از اهرمن دارم این بیت نیز با اشارتی پوشیده تر، ناظر به همین ماجراست: به صبر گوش توای دل، که حق رهان نکند

چنین عزیز نگینی به دست اهرمنی نیز در بیعتی بسیار بلند با زبیرا همین ماجرا اشاره می کند: من آن نگین سلیمان به هیچ نستانم

که گاه هرا دست اهرمن باشد بر همین قیاس است این مثال ها که در هر یک به داستان، یا به حادثه ای تاریخی، یا به رسمی که در میان قومی خاص جاری است اشاره شده، یا حتی اشارتی پنهنجا به محلی

بانگ وستاخیز ایران

بوزنطیه یا بیزانس

گذشته از آن، نه فقط در حوزه حکومت مسلمانان بلکه خارج از قلمرو اسلام نیز برای پیکار با خلیفه کوشش میکرد، بیروان او در بوزنطیه نیز امپراتور روم شرقی را بجنگ با خلیفه تشویق می کردند.

خرمیه در شهرهای بوزنطیه پناهنده ها که مناسبتی یافته بودند، زیرا قیصران بوزنطیه، بر غم خلفا می کوشیدند تا تسبیح با یک را تقویت کنند چندی پیش از این ما مونس توانسته بود در بوزنطیه آشوبی پدید آید و، توماس نامی را که از اهل مقلیه بود در آسیای صغیر بر قیصر شوییده بودیاری کرد و او بر ضد تئوفیل که قیصر بوزنطیه بود تقویت نمود.

قیصر نیز برای آنکه معامله بمثل کرده باشد بلا خود را پناهنده ها خرمی ها قرار داد آنها را یاری ها کرد. ما مونس که در سال ۲۱۸ هجری بقصد جنگ با روم بیرون آمده بود در طرسوس در گذشت و تحریکات و دسیسه های که در مجاورت طرسوس در جریان بود همچنان دوام یافت.

مطابق قول طبری، وقتی افشین کار بر با یک تنگ گرفته و با یک کار خود سخت دید و بر هلاک خویش یقین کرد دست خود را معصوم نری آید به پادشاه روم تئوفیل بسن میخائیل نامی که در ملک عرب همه دلوران نش را در جنگ من از دست داده است و اکنون کارش بجایی رسیده است که ناچار شده است خیاط خود جعفر بن دینار و طبیب خود ایوانا را به جنگ من فرستد بر درگاه او و دیگر کن نما نده است اکنون تونیزا گرخواهی بر او تاختن توانی کرد.

قیصر با مدد هزار روبقولی هفتاد هزار رکن آهنگ دیوار مسلمانان کرد، چنانچه از سرخ عثمان نیز که سردارشان با ریس نام داشت و امپراتور روم آنان را جزو لشکریان خویش پذیرفته بود و اجرا و جانی میداد و یاری میداد. وقتی به بیزنطیه از بلاد مرزی اسلام رسید آن شهر را غارت کرد. مردان بسیاری را کشت و زنان و کودکان بسیاری را سیر کرد و شهر را آتش زد. (۱)

هنگامی که این حادثه رخ داد، افشین با یک را گرفته بود. اما حتی پس از اسارت و قتل با یک نیز سرخ علمان و بیزنطیان به مسلمانان تسلیم نشدند، آنها در قسطنطنیه و نزد امپراتور بوزنطیه بر ضد خلیفه دسیسه ها و توطئه ها ترتیب می دادند.

نکته بی که در اینجا با دیدن قدرت و نفوذی است که ایرانیان مهاجر در پناهنده ها یافتند، امپراتور بوزنطیه بدست آورده بودند. از گفته مورخان غربی برمی آید که در قسطنطنیه عده بی از ایرانیان میزیسته اند.

تئوفوبوس

نوشته اند که یک شاهزاده ایرانی از نژاد ساسانیان در حال فرار و تبعید در قسطنطنیه وفات یافت و از وی سربری "تئوفوبوس" (۲) نام باقی ماند. در دروازه سالگسی انتصاب او به خاندان سلطنتی معلوم گردید، او آیین عیسی گرفت و در بوزنطیه به خدمت نظام درآمد. استعداد او موجب سرعت ترقیش گشت. سرانجام خواهر قیصر را به زنی گرفت و به فرماندهی سی هزار تن ایرانی مهاجری که ما نندیدیم از مسلمانان گریخته بودند منصوب گردید. (۳)

پیداست که ایرانیان نزدیکان بوزنطیه مورد توجه بوده اند. در باب فرجام کار این شاهزاده ایرانی روایتی جالب نقل کرده اند. نوشته اند که آن سی هزار ایرانی که و فرمانده و سرکرده آنها بودند متصرف دان شدند و سربشور بر آوردند و تئوفوبوس را پیشوای خویش خواندند. تئوفیل با افواج رومی و یونانی شورش آنها را قسر و نشاند و تئوفوبوس دستگیر شد. قیصر بوزنطیه در بستر مرگ بود. بفرمود تا سرتئوفوبوس را ببرند و در پشتی نژاد او چون چشمش به سر بریده شاهزاده افتاد گفت: تئوفوبوس تئوفوبوس نیستی وزودا که من نیز تئوفیل نخواهم بود.

جنگهای بابک

بازی پیکار با یک با افشین در حصارهای محکم و طبیعی جبال آذربایجان، مدتها بطول انجام میدادستان این جنگها را مورخان به تفصیل نوشته اند.

این جنگها مدت سه سال از ۲۲۰ تا ۲۲۳ هجری دوام داشت. چنانکه زنجوای قول طبری برمی آید معصوم برای اتمام این مهم افشین را آکرام بسیار زکده بود. گذشته از ولایت آذربایجان و ارمنستان که بدو داده بود سپاه و خوار است و آلات جنگ و چهارپایان بسیار را او فرستاده بود. پیش از عزیمت افشین نیز محمد بن یوسف ماه مور شده بود به آذربایجان برود و حصارهای را که با یک ویران کرده بود از نو بسازد.

محمد بن یوسف درین ماه موریت با سپاه با یک در آویخته بود و عده بی از خرمی پناهنده را کشته بود و جمعی را اسیر کرده بود. اما وقتی افشین به آذربایجان رسید در صدد برآمد که گذشته از زممشیر برای برانداختن با یک از حیل و چاره نیز مدد بگیرد.

بدینگونه جنگهایی که افشین با یک کرد از آغاز بسا خدعه و تیرنگ همراه بود. افشین تا زه به آذربایجان رسیده بود که محمد بن بعیت یک سردار دیگر خلیفه با آنکه با خرمیه پیمان صلح داشت، عهد خویش بشکست و با سپاه با یک به خیانت و خدعه درآویخت. گویند هنگامی که افشین به آذربایجان آمد، عصمت نام سپهسالار با یک بدر حصارشاهی که محمد بن بعیت کوتوال آن بود فرود آمد.

محمد بن بعیت برای لشکرا و چنان که عادت داشت علوفه

بفرستاد و چون شب در آن مدعصمت را با ده تن مهمان کرد. چون آنها مست شدند محمد بن بعیت آنها را بکشت. پس دست عصمت بیست و گفت سران سپاه خویش را یک یک آرزو تا در آید و گرنه ترا بکشم. عصمت چنین کرد و یک بسک سرنگان را خویش را بدرون حصار میخواستند و محمد بن بعیت آنها را میکشت، با زمانه گان سپاه چون این خبر بدانستند همه بگریختند (۴) پس از آن افشین بر همه راهها دیده بانان گماشت و لشکرها بر تنگناها و حصارها بداشت.

جنگ و خدعه

اما با یک که در حصارهای محکم ایمن بود هفت ماه سران حصار برنیا و رود با سپاه افشین مقابله نکرد. افشین دلتنگ و ملول شد. در صدد چاره و حیل برآمد. به معصمت نامه نوشته بود و از خواسته و درمخواستها بود. معصمت صدشتر بار درم با یک غلام ترک همراه "بنای کبیر" نزد وی فرستاد. چون بنای بجایی که تا اردوگاه افشین سه روز راه بود رسید افشین بدو نامه کرد که یک ماه همانجا درنگ کن و آواز در انداز که این مالها فلان روز نزد افشین برم، تا چون جاسوسان با یک این خبر را بدو برسانند مگر برای تاراج این مال آهنگ تو کن و در حصار خویش بیرون آید. چنین کردند و روز معهود با یک با پنج هزار تن سوار بیرون آمد. اما بنای به دستور افشین در حصارها راهش را به جای گذاشته بود و شتران بی با ره همراه خود آورده بود. حیل بی که افشین طرح کرده بود در نگرش و با یک بی آنکه گزند او آسیب بزرگی بیند مقداری غنا بجمع کرد و در وقت ... از آن پس چندین جنگ بین سپاه با یک و افشین در گرفت که هر کدام نوبتی ظفر می یافتند.

سپاهیان با یک که پناهنده های استوار داشتند و زبر و سرما رنج بسیار می بردند دلبرانه مقامت می کردند. اما یاران افشین که به سرمای سخت و راههای دشوار رعادت نداشتند در فتره رفته ملول میشدند. دوسال بدینگونه گذشت از سپاه افشین بسیاری هلاک شدند. اما معصمت همواره سپاه تا زود عدت و آلت بی انداز می فرستاد.

سرانجام افشین آهنگ تسخیر حصار با یک کرد. چون در یک فرسنگی آن حصار فرود آمد با یک خوارا با یک خوردنی و میوه از حصار خود برای لشکریان افشین فرستاد و گفت شما میهمان ما بید. درین ده روز که به سوی حصار ما می آید خوردنی شما بیا. بدینا بدما را جزا بپذیر چیزی نبود. افشین آن نزل ها گرفت و همچنان با زپس فرستاد و به با یک پیمان داد که "ما را خوردنی بیا و نیست ودا نم که تو این کار بدان کردی تا سپاهیان ما را شماره کنی در این سپاه سی هزار مرد جنگی است و با امیرالمؤمنین سیمده هزار مسلمانند که همه با او یکدلند و تا یک تن از ایشان زنده اند از جنگ تو با زنی گردند. اکنون تو بهتر دانی خواهی بزنها را آبی خواهی جنگ کنی."

با یک که لایذمی خواست بزنها خلیفه در آید چنانکه را بگریزد پس در همانی حصار محکم کرد و در آنجا ماند. افشین نیز بر گد حصار لشکرگاه ساخت و خندق کند و همانجا نشست روزها حصار با یک با یک جنگ ورودی آمد و چینیان فرامی نمودند که از سپاه دشمن پرواندا رند اما شبها گروهی راهمبارا به شیخون می فرستادند. اینحال نیز مدتها بطول انجامید: سپاه افشین با تنگی علف و سختی کار نیک ایستادند جنگهای خونین و کشتارهای سخت روی داد و بسیاری از سپاه با یک تلف شدند.

سرانجام با یک در کار فرورماند. از توقف در حصار رکساری نمی گشود و لشکرا افشین از گرد حصار دورتر نمی رفت. با یک بر آن شد که با افشین حیلها سازد. بر با حصار برآمد و گفت: منم با یک، افشین را گویند نزدیک تر آید تا با وی سخنی گویم. افشین به پای دیوار آمد. با یک زنها را خواست و گفت گروگان من پسر مهترم است او را بنوا گیر و برای من زنها را خلیفه بیستان. برین قرار نهادند و لشکریان افشین حصار را کردند و بجای خویش با ز آمدند چون شب در رسید با یک کسان خود را بر گرفت و با پنجاه مرد که با وی در حصار مانده بودند از حصار بیرون شد و بکوه ها رفت و از آنجا به سوی ارمنستان گریخت.

گرفتاری بابک

گویند چون با یک از حصار رنجست لباس مسافران و بازرگانان پوشید و با کسان خود در ارمنستان بجایی فرود آمد. از چوپانی که در آن حوالی بود کسوفندی بخیرید. چوپانان نزد سهل بن سناط امیر ارمنستان برفت و خبر برسد. دانستند که با یک آمده است. افشین پیش از آن به همسه حکا موا میران آذربایجان و اران و بیلقان و ارمنستان نامه ها فرستاده بود تا آن را بدان و ادا داشته بود که در فرود گرفتن با یک با او کمک کنند. (۵)

سهل بن سناط چون از آمدن با یک به ارمنستان و توقف یافت برنشت و بدیدار او رفت و با یک را با لطف و اکرام به سزای خویش مهمان برد و درین راه افشین نکام نوشت که با یک نزد من است. افشین وی را امیده ها و دلگرمی ها داد و بر آن قرار نهادند که چون با یک با وی به قصد شکار بیرون رود او را در جایی که از پیش معین کرده بودند بسکان افشین تسلیم کند.

چنین کردند و چون با یک در یافت که سهل او را به خیانت تسلیم دشمن می کند بر آشفته و با گفت "مرا به ایسن جهودان ارزان فروختی اگر مال و زرمی خواستی ترا بیش از آنچه بیا ن داده ام میدادم. (۶)

بدینگونه افشین با عذ و حیل با یک را گرفت و بندید بر نهاد. حصارهای سرخ علمان و ویران شد و آنها خود کشته و پراکنده شدند اما گوشها و میا رزه های آنان به بیایان نرسید و همچنان پس از با یک نیز دوام یافت.

افشین با یک و کسان او را برنشتند و آهنگ سا مرا کرد. شادی خلیفه از این پیروزی بی انداز بود. افشین را بسپار بنواخت و تشریف و اکرام بی انداز کرد. چون افشین با یک راه بسا مرا آوردشبا نگاه آمدن بی دوا که قاضی القضاة بغداد او زمشا هیر معتزله بودند شناس بدان چارفت و با یک را بدید و با او سخن گفت. پیداست که هول و وحشت خلیفه نسبت به با یک تا حدی بود که هنگام صبح طاقت نیاورد و او را و نیز متنگروار به سزای افشین

رفت و هم در شب با یک را بدید. گویی بغداد دمی توانست با و رکند پهلوان دلیری که سا لها او را تهدید می کرد اکنون در آن جا به سارت برسد می برد...

فرجام بابک

دیگر روز معصمت برنشت و مردم زدر و زه عامه تا مطیره صف کشیدند. معصمت میخواست تا مردم با یک را به سوی و خوار ی بینند. از کسان خویش پرسید که او را بر چه با بد نشانند. گفتند هیچ چیز مناسب ترا زقیل نیست. بفرمود تا فیلی بیا و رند و با یک را لباس زیبا در پوشیدند و کلاه سمور بر سر نهادند و او را با انبوه مردم بردارند. امیرالمؤمنین، بعد از عالمه در آوردند. امیرالمؤمنین دژخیم خواست تا دست و پا های او را ببرد. بفرمود تا دژخیم او را که نود نود بود بخوابانند تا با با عالمه بر آمدند و در آنجا دژخیم را فریاد دادند و فریاد میزدند. فرما ن داد تا هر دو دست با یک را قطع کند. خون سردی وی پروایی دلبرانه ای که با یک در میا وجه مرگ نشان دادا بسته قهرمانان بود.

گویند چون با یک بر معصمت در آمدند درش هم بدانجا بود. وی را گفت: "ای با یک کاری کردی که کس نکند اکنون صبری کن که دیگری نکند با شد" (۷) گفت خواهی دید که سرچگونه کنم.

نوشته اند که چون یک دستش بریدند دست دیگر در خون خود زد و در روی خود ما لید و همه روی خود را از خون خود سرخ کرد معصمت گفت: ... این چه عمل است گفت درین حکمتی است شما هر دو دست و پای من بخوابید برید و گویند که روی مردم از خون سرخ با شدند از روی برود زرد با شد. من روی خویش از خون خود سرخ کردم تا چون خون از تنم بیرون شود نگویند که رویش از بیم زرد شد. (۸) باری با یک دردم مرگ نیز این همه شکنجه را بسردی تلقی کرد و هیچ سخن نگفت و دم برنیا آورد. معصمت بفرمود تا او را در جانب شرقی بغداد در میان دو جسر بردار کردند. سرانجام با یک چنین شد. اما افشین که بود و فرجام او چه شد؟

افشین

افشین را کوشیده اند ز قهرمانان ملی ایران و نامشود کنند. از تحریکها و توطئه های که او بر ضد دستگا خلافت درنشان انجام میداد با عجا و تحسین یا دکرده اند. روی خانت آشکاری را که او نسبت به با یک و ما زیا رکسرد از روی مصلحت دانسته اند. درین نکته جای تردید نیست. افشین چنانکه از تاریخ زندگی او برمی آید تا هزاره بی جها نجوی بود. جزم ثروت برای کسب قدرت اندیشه بی نداشت. میخواست تا به سلطنت خراسان برسد و برای این کار حتی پدر و برادر خود را فدا میکرد. می کوشید تا مال و ثروت جمع کند و برای او مقصود، به لشکریان خود و جسی به دوستان خود نیز خیانتمی ورزید. برای آنکه به آرزوی شیرین خویش برسد زفدا کردن وجدان خود نیز دریغ نمی کرد. عربان را دشمن میداشت و هرگز در باطن کیش و آیین آنان را نپذیرفته بود اما حجاب او عشق و محبت بود. او را به خدمت گزاری خلیفه عربان مجبور می کرد. به آیین دیرین خود وفا دار مانده بود اما برای چاره و مال ناچار شد بنا مسلمانان همگیشان و هم نژادان خود را طعمه خا کند اعراب را تحقیر میکرد اما چنانکه خود میگوید برای تیغ عربان بهر کاری که از آن نفرت داشت تن در میداد حتی برای خاطر آنها روغن دهنه میخورد و بر شتر سوار میشد و نعلین می پوشید. ... دشمنی او با آل طاهرا از نو بود که به خراسان چشم داشت و بر امیران آن رشک میداد. دوستی او با زیا زید سیسی بر ضد آل طاهرا بود و او را زیا را نیز قربانی این دوستی کرد. تحریکها و توطئه های که بر ضد خلیفه میکرد پیشتر از سرچشمه بیسم و طمع آبی می خورد. در کوششها و میا رزه های خود هرگز بیسه ایرانیان و به کیش و فرهنگ مجوسان نمی اندیشید. از تاء مل در تاریخ، مدارک و شواهد رزنده بی برای آیین دعوی می توان یافت.

اشروسته

ولایت اشروسته، که نیاکان افشین در آن حکومت را به میراث داشتند در اوایل انبهر بین سیحون و سمرقند واقع بود. از مشرق به فرغانه و از مغرب به سمرقند محدود میشد. در شمال آن چاق و قسمتی از فرغانه و در جنوبش کش و چغانیا قرار داشت. این سرزمین بواسطه و فور آب و وجود معادن، آبادان و توانا نگردد، و گفته اند که در آن، چها مرد صلح و وجود داشت. یعقوبی نوشته است که پس از فتح بلاد شرق، اعراب مضر و یمنی در تمام بلاد خراسان مسکن گرفته بودند جز در اشروسته که در آنجا مردم اعراب را از مجاورت خویش منع می کردند. باری شهر بزرگ اشروسته را بلسان می گفتند و از جمله شهرهای پیش بنجیکت و سا ماط ورا مین و دارک و خرقا نه بود. فرما نروایان آن ولایت که افشین لقب عمومی آنها بود در شهر بنجیکت مقنر دانستند. آیین آنان "ظاهرا" سمنی یا مانوی بود. سمنیها ظاهرا "بر آیین بودا بودند (۹) و مثل اعراب جا هلی صورتها بی را که می ساختند می پرستیدند و در نماز روی بیتان خویش می کردند. خردمندان آنها در عبادت نگران آفریدگا ربودند و این نقشها و بیتان را قبله است خویش می گرفتند اما جالان بیتان در درخدا بی بسکه آفریدگا را نیا زمی شمرند و می پنداشتند پرستش بیتان وسیله تقرب بخداست. ... آیین مانوی نیز در این حدود انتشار یافته بود اما بهر حال بعضی قراین نشان میدهد که شاهزادگان اشروسته، مثل برمکیان بلخ آیین بودا داشته اند. بیتانی که در خانه افشین یافتند تا اندازهبی حکایت ازین میکنند که وی آیین بت پرستی داشته است و قراین دیگری که در طی تاریخچه زندگی افشین بدان اشاره خواهد رفت نیز این دعوی را تایید میکنند.

بازی اشروسته، سرزمین افشینها، تا پایان دوره بنی

بانگ رستاخیز ایران

امیه از دستبردتایان و مسلمانان مومن مانده بود. بر طبق قول بلاذری، در ایام مروان بن محمد آخرین خلیفه اموی، والی خراسان که نصر بن سیار نام داشت در شروسته غزا کرد اما کاری از پیش نبرد (۱۵) خلفای بنی عباس نیز تا زمان مأمون بر آنجا دست نیافتند. چون مأمون بخلافت رسید در سنده غزا پرداخت، افشین شروسته که کاوش نام داشت نیز بغض بنی سهل - ذوالریاستین وزیر کا تب مأمون نام نهاد. و از وی طبع درخواست مالی پذیرفت تا مسلمانان در بلاد او غنای نکنند. این خواهش او پذیرفته شد. اما چون مأمون خراسان را ترک گفت و آن هنر بندها در کاوش نیز از فرمان سر بیچید و مالی را که برای صلح پذیرفته بودند نپرداخت. یکی از نزدیکان کاوش که گنججو و وزیر او نیز بود و طرا دین نام داشت دختر خود را بغض یکی از پسران کاوش تزویج کرده بود و با نفوذ و حشمتی که نزد امیر شروسته داشت همواره فضل را نزد کاوش میستود و او را برخیدر پسر دیگر کاوش که به افشین مشهور است برتری مینهاد. دومی گویند که خیدر را بنگ و دور نظر پذیرست و نا چیز جلوه دهد. چندی بعد، خیدر بن کاوش که از دورویی و بدسگالی طرا دینس بر آشفته بود و را کشت و زندها شم بن محورا لختلی گریخت و از او خواست تا نامی به پدرش کاوش نویسد و خرسندی او را از وی درخواست کند. کاوش نیز پس از از کشته شدن طرا دین زنی بنام امجد (؟) را تزویج کرده بود و نوزد یکی از دهگان خود گریخته بود.

چون خیدر بن کاوش از شفتگی و نایبسا مانی وضع شروسته آگاه گشت در صدد آن برآمد که بحیله و خیانت حکومت آنجا را که گویا به فضل برادر دیگرش واگذار شده بود بدست آورد. ازین رو اسلام اختیار کرده بود و بدست در آنجا، بطعم حکومت خود را تسلیم خیانت کرد. وی در بغداد دزد مأمون رفت و او را به تسخیر شروسته برانگیخت. بدینگونه سرزمین نیکان، و حتی پدر و برادر خود را بطمع حکومت و مارت به دشمنان فروخت. خیدر به مأمون نشان داد که فتح شروسته آن صورت خواهد گرفت و آنچه را دیگران برای خلیفه هولناک جلوه داده بودند و آنسان و خواهمایه فراموش نمود. حتی نزدیک ترین و کوتا هترین راه را که به شروسته میرسد به خلیفه نشان داد و چنانچه بیت ها شی را که از آن پس بخاطر جاه و مال مرتکب شد از رخیا نت به وطن و خاندان خویش آغا ز کرد.

مأمون، امجد بن ابی خالد را که با سپاه گران بخواه شروسته فرستاد. چون کاوش از آمدن سپاه عرب آگاه گشت فضل پسر خود را نزد ترکان فرستاد و از آن برای دفع عرب مددخواست. اما سردار عرب قبل از آنکه فضل بسا ترکانی که به بیاری او آمده بودند در فرار رسد دروازه شروسته فرود آمد.

کاوش امیر شروسته گمان کرده بود که چون عربیان نزدیکترین و کوتا هترین راه را که از بیابان می گذشت نمی دانند و او دور دروازه پیش خود هند گرفت و رسیدن آنها به شروسته مدتی طول خواهد کشید. اما عربان که راه نزدیک و کوتا هرا از خیدر بن کاوش آموخته بودند زودتر از آنچه کاوش می پنداشت بر سر او فرود آمدند. کاوش که بدینگونه ناگه بدست آنها افتاد ناچار شد اسلام بپذیرد و بیعت در آنجا کرد. فضل چون ازین خبر آگاه گشت ترکان را در بیابان یله کرد و خود نزد پدر آمد و با او سلام پذیرفت و زنها ریستند. ترکان نیز از شفتگی در بیابان هلاک شدند...

در خدمت خلیفه

آنگاه که کاوش به بغداد دزد مأمون رفت و اسلام خدا ظاهر کرد. مأمون او را بر بلاد خویش ملک گردانید بعد از آن نیز پسرش خیدر را بجای او گذاشت (۱۱). بدینگونه افشین خیدر بن کاوش که پدر و برادر دویم خود را به عربان و دشمنان فروخته بود ازین پس کوشید که در دستگا ه خلافت نفوذ قدرتی بدست آورد. این نفوذ و قدرت را نیز برای آن میخواست که از جانب خلیفه

فرمانروایی خراسان و ماوراءالنهر بدو سپرده شود برای اینکار لازم بود که از هیچ خدمتی به دستگا ه خلافت دریغ نکنند. از این رو کوشید که در دشمنی ایرانیا ن با سرداران عرب و ترک رقابت ورزد. درین کار نیز تا اندازه زیاده کاوش بگشت اما این کاوشی برای او به قیمت خیانتهای گران تمام شد.

افشین سعی کرد خدمت به دستگا ه خلافت را وسیله ای برای کسب ثروت و قدرت قرار دهد. ازین رو مثل سرداران اسلام در کاوش خلیفه بغزا پرداخت. چندی در مصر برای مأمون جنگید (۱۲) در غزای روم نیز خدمت ها عرضه کرد در تمام این خدمت ها هدف او آن بود که مهرو علاقه خلیفه را جلب کند و خود را از سرداران دیگر و لایق تر و شایسته تر معرفی نماید. میخواست با جلب عنایت خلیفه به از زوهای دبیرین خویش که فرمانروایی خراسان بود برسد اما ظاهرا ن بر خراسان تسلط داشتند و اجرای این خیال را بسراری او مشکل می کردند...

اوضاع خراسان

خراسان و سیستان در دست ظاهرا ن بود. این خاندان ایرانی نیز برای مال و جاه به خدمت خلفا پیوسته بودند. با این حال با تقاضای خیریه از ایرانی خویش می-کوشیدند. خراسانیا ن را بخود علاقه مندکنند. اما عیبها استقلال داشتند، اما استقلالی که آن ها می خواستند استقلال حکومت خاندان بود. میخواستند حکومت خراسان در خاندان آنها موروثی باشد و برای این کار از هیچگونه اقدام مضایقه نمی کردند. هم به نژاد ایرانی خویش مباحات می کردند و هم به تمدن و فرهنگ ایرانی بی-اعتنا بودند هم خود را ایرانی می دانستند و هم با نهضت های ایرانی در صورتی که قدرت و استقلال آنها را تهدید میکرد مخالفت می ورزیدند.

ظاهرا ن در سیستان مدت ها با خوار رج مجبور به جنگ شدند. خراسان نیز سا لها در روزگار حکومت آنها گرفتار رفتند. خوار رج بود. خوار رج مدت ها بود که در سیستان و خراسان قیام کرده بودند اما ظلم و فشار عملی ظاهرا ن آنها نرا بیشتر بر می انگیزد. مقارن ظهور بابک، عبدا لله طاهر که از طرف مأمون حکومت خراسان را داشت در دینور بود، و لشکرها بحرب بابک خرم دین می فرستاد. محمد بن حمید طهری که از جانب عبدا لله در نیشابور بود، بسا رستمها کرد و از راه بعضی بگرفت و اندر ساری خویش در آورد. این ستمها موجب شد که خوار رج در یکی از دیه های نیشابور تا ختن گردند و مردم بسا ریگشتند. عبدا لله طاهر "خراسان را از خوار رج پاک کرد و بسا ری از ایشان بکشت" (۱۳) اما این خونریزی ها و آدمکشی ها خراسان و سیستان را ویران و تبا ه کرده بود.

هر روز در گوشه ای ستمیدگان قیام می کردند (۱۴) عمال ظاهرا ن نیز برای تنبیه و سرکوبی آنها که شدت عمل بخوار میدادند و بر مردم زشتی و نادر ساری می کردند. قحط و مرگی سختی نیز که در سال ۲۲۰ هجری برایش رخک شدن رود هیرمند در سیستان را به تشکیده بود، موجب افزایش نا رضایی ها گشته بود. رفتار کاوش در خراسان با مردم خراسان چنان ظالمانه و نفرت انگیز بود که امیر خراسان ناچار شد همه آنها طایفه ای بنویسد که "حجت برگرفتم شما را از خواب بیدار شوید و از خیرگی بیرون آید و صلاح خویش بجوید و با برزگران و ولایت مدارا کنید و کشا و زری که ضعیف کردد او را قوت دهید و بجای خویش با زارید که خدای عزوجل ما را از دست های ایشان طعام کرده است و از زبان های ایشان سلام کرده است و بیبیداد کردن برایشان حرام کرده است" (۱۵).

این نام نشان می دهد که عمال ظاهرا ن چگونه مردم را می دوشیده اند. مردم ستم دیده نیز که دستخوش اغراض و هوا ستمکاران واقع می شده اند جز سرکشی و شورشگری چاره ای نمی دانسته اند. مرا و حکا هم برای فرو نشاندن این شورش ها در عین شدت عمل وحشیانه بی غایب "به عنوان قاطع ترین حربه بکار می برده اند، بطور موقت چندی از کار را در آن خویش حجت بر می گرفته اند که بقول عبدا لله طاهر "از خواب بیدار شوید و از خیرگی بیرون آید" اما این کار را در آن وعاملان طماع و ستمکار رهگزین نمی توانستند از عواید سرشاری که بهره ای از آن را نیز به امیر خراسان می دادند دست بشویند.

با این همه پریشانی و شفتگی، خراسان برای خاندان ظاهرا ن با یگا ه حکومت مقتدر و منبع عواید سرشار

بود از این رو افشین چشم طمع به آن دوخته بود. شاید اومی پنداشت که با مارت خراسان حکومت وسیع و مقتدری در زان دویم خویش پدیدتواند آرد. از این جهت برای وصول بدان مقصود از هیچ کوششی فروگذار ننمود.

رقابت با ظاهرا ن

هنگامی که او در آذربایجان به جنگ با یک افشین سال داشت حادثه ای رخ داد که رقابت پنهانی افشین و عبدا لله طاهر را به دشمنی آشکاری تبدیل کرد. می نویسد افشین غنا یم و هدا یایی را که در آذربایجان و ارمنستان بدست می آورد به شروسته میفرستاد. این هدا یانچا ر از خراسان قلمرو حکومت عبدا لله می گذشت و امیر خراسان از آن واقف می گشت. عبدا لله طاهر این خیال را به معتمد فرستاد. معتمد فرمود تا عبدا لله صورتی از هدا یایی که افشین به شروسته می فرستد بدست آورد.

افشین هر چه مال و خواسته در آذربایجان و ارمنستان بدست می آورد در همیا نها دستارها می نهاد و به وسیله کسان ویا ران خویش به زان دویم پدران خود می فرستاد.

هر گدام از گما شتگان او همیا نهای آکنده از زروسیم فرا خور طاعت خویش بر میان می بستند و از راه خراسان به شروسته می بردند. وقتی که این کار و انهای طبل و جواهر، به قصد شروسته از نیشابور می گذشت عبدا لله طاهر بفرمود تا کاروانیا ن را بگردانند و ما لها که در همیا نها بر میان نشان بود از آنها بستند. پس از آنها پرسید که این ما لها را از کجا آورده اید؟ گفتند این ما لها و هدیه ها از آن افشین است. عبدا لله طاهر گفت دروغ می گوید اگر افشین میخواست چندین مال بجای می فرستد، بمن مسمی نوشت تا بدرقه ای همراه آن کنم شما دزدانید و این مال هنگفت به دزدی فرا ز آورده اید.

بدینگونه عبدا لله مال و خواسته افشین را از کسان او بستد و به لشکریان خویش داد. سپس به افشین نامه نوشت که این قوم چنین میگویند و من نه پندارم که تو چندین مال به شروسته فرستی و مرا آگاهانسا زی تا نگهبا نسان به بدرقه همراه آن کنم. اینک من آن مال به سپاه خویش نفرقه کردم اگر از آن تونیسست به لشکریان و بستگان خلیفه سزاست و اگر از آن تست چون مالی که با ید به لشکر داده شود برسد عوض خواهد داد.

این واقعه کدورتی را که بین افشین و عبدا لله طاهر بود قوی تر کرد و این دور قوی برای از میان بردن یکدیگر به کوشش و ستیزه برخاستند. گرفتاری بابک به دست افشین، موجب شد که خلیفه نسبت به افشین مهر و عنایت خاصی بر او زار د. چنانکه کسان و نزدیکان خود را از سا مرا به پیشباز او فرستاد و او را بسا ری بنا و خست و تشریف و اکرام بسا ری فرمود. گویند تا جزیرنی آکنده از زرد سبز و قوت سرخ با دو کمر بند گرانها بدو هدیه کرد و فرمود تا ترجه دختر شناس سردار بزرگ ترک را با پسر افشین که حسن نام داشت عقد ازدواج ببندد و در مرا سم عروسی تکلف بسا ری کردند و افشین را شا عران بسا ری ستودند (۱۶) این مایه مهریانی و دوستی خلیفه، رشک و کینه ظاهرا ن و سا بر رقیبان افشین را که در دربار خلافت نفوذ داشتند طبعاً "برمی انگیزد".

- ۱ - طبری، حوادث سنه ۲۲۳.
- ۲ - Theophobus
- ۳ - رک گیبون، ج ۴.
- ۴ - طبری، حوادث سنه ۲۲۰.
- ۵ - مروج الذهب ج ۲ ص ۲۵۱.
- ۶ - طبری، حوادث سنه ۲۲۲.
- ۷ - شذرات الذهب ج ۲ ص ۵۱.
- ۸ - سیاستنامه ص ۱۷۶.
- ۹ - التنبیه و الاشراف ص ۱۲۸.
- ۱۰ - فتوح البلدان ص ۴۱۸.
- ۱۱ - بلاذری، فتوح البلدان ص ۴۱۹.
- ۱۲ - تاریخ یعقوبی ج ۳ ص ۱۹۲.
- ۱۳ - گردیزی ص ۲.
- ۱۴ - تاریخ سیستان ص ۱۸۹ - ۱۸۵.
- ۱۵ - گردیزی ص ۴.
- ۱۶ - مروج، ج ۲ ص ۲۵۳.

بزرگترین و برجسته ترین دموکراسیهای جهان قرار داشت. گورستان های جمعی پرا زاجسا دجوانان با ایمانی است که جان خود را برای پایدار ماندن استبداد دفدا کرده اند.

برای کسانی که به این نتیجه قطعی رسیده اند که یگانه راه استقلال و پیشرفت و سر بلندی ایران در آینه دموکراسی است، سا زمان مجاهدین خلق درهمان جایی قرار می گیرند که جای همه رژیم های استبدادی است.



درسی که استبداد از

دموکراسی نمی آموزد

کورکورا نه جایی کرده است. تزلزل در پایه های ایمان، بیماری سهمناکی است که فقط در اردوگاه های بازآموزی شفا یافتنی است. راست است که مجاهدین هم اکنون چنین اردوگاه های برپا کرده اند؟ پس چرا به اسدالله لاجوردی با "دا شنگاه وین" اش ایراد می گرفتند؟ عصری ایمان البته نایسته دل بستن نیست، ولی درجه ایمان اعضاء یک. سا زمان چیزی در باره ما هیت دموکراتیک یا ضد دموکراتیک آن فاش نمی کنند. ایمان اگر معیار رسنش دموکراسی بود، آیت الله خمینی در راه سیکسی از

بقیه از صفحه ۳
خواری می شود. اعتقاد به اصل رهبری به سطح یک ایمان مذهبی برکشیده شده است: در یک سو - در سطحی دوازدهم - رهبر قرار گرفته و در سطحی پانزدهم - به نحوی که رهبر بر آن تسلط کامل دارد - توده پیروان سرسپرده ایستاده اند. شعار "ایران - رجوی، رجوی - ایران" با ید میان پیشوا و خلق همان رابطه ای را بوجود آورد که شعار "یک قوم، یک سبک سرزمین، یک پیشوا" در آلمان هیتلری بوجود آورده بود و محوری را تشکیل می داد که همه چیز بر گرد آن می چرخید - شعاری که در آن تفکر انتقادی به سود ایمان



هم میهنان عزیزا

هر روز تلخن خبری نهضت مقاومت ملی ایران از ساعت ۱۱ صبح شما را در جریان آخرین خبرهای ایران و جهان قرار می دهد.

۴۰۵ - ۹۰ - ۴۰۵ پاریس

با زرگانی را هزار دینار رساند. بسرا گفت: نیاید این سخن با کسی در میان نمی گفت. ای پدر، فرمان تراست، نگویم. ولیکن خواه مرا بر فنا ید این مطلع گردانی که مصلحت در رساندن چنین چیست؟ گفت: تا مصیبت دوستم، یکی نقصان ما به و دیگر ما تن همایه.

سعدی - گلستان

وقتی تاریخ شتاب می گیرد

بقیه از صفحه ۴

ژنرال "سنه" مدیر غیرنظامی مناطق در سیتا میرگذشته که بخاطر روش های لیبرالی معروف بود بدرستی به عنوان اعتراف به شکست تلقی شد. تا کامی بعدی برای اسرائیل، اعصاب اخیر ۲۴ ساعتی بود که مورد حمایت ۷۰۰ هزار عرب اسرائیلی قرار گرفت و رهبران اسرائیل را اغافلگر کرد. جوانان فلسطینی اسرائیل که ناگهان به قدرت خودی برآمدند، اکنون بدون ناراحتی "وفا داری دوجا نیه" خود را تا بیامی می کنند. یکی به دولت یهود دیگری به ناسیونالیسم برادرانشان در "مناطق"، بدین ترتیب در اسرائیل مغمومی - البته هنوز زودرس - شکل میگیرد که عبارت است از اتحاد فعال میان "اعراب ۱۹۴۸" و "اعراب ۱۹۶۷". این اتحاد نمیتواند یکی از شرط بندی های بزرگ تاریخ دولت یهود یعنی ادغام سیاسی اقلیتی غیریهودی را در جامعه یهودی، با شکست روبرو سازد.

گروهی از اسرائیلیان اشغال اراضی را مانند دردی که نه که انسان سرانجام آن خوی میگیرد، رفته رفته زیاده بردار بودند. آنها شورش های کنونی با وسعت و شدتشان ناگهان واقعیت را در برابر آنها قرار داد. این شورش ها، هم اسرائیل و هم سازمان آزادی بخش فلسطین را اغافلگر کرد. در حالی که رهبران بیت المقدس از مدت ها قبل میدانستند که چه روبرو هستند. مثلاً در اکتبر ۱۹۵۶، بن گوریون گفته بود: "من به معجزه معتقدم و دعا می کنم که غزه به زیر آب فرورود." موشه دایان غزه را به لانه زنبور تشبیه میکرد. بعدها شیمون پروز که پیش بینی میکرد جمعیت غزه تا پایان قرن به یک میلیون نفر میرسد گفته بود: "من هیچ میل ندارم بر آنها حکومت کنم" در مواقع دشواری، همیشه انسان همان واکنش های قدیمی را نشان می دهد. رهبران اسرائیل نیز از این قاعده مستثنی نیستند و انگشت اتهام را به سوی سازمان آزادی بخش فلسطین (ساف) گرفتند و تحریر کنندگان حرفه ای آن را مسبب شورش ها معرفی کردند.

از آنجا که منشور "ساف" منکر وجود دولت یهود است و وسیله تبلیغاتی مناسبی در اختیار اسرائیل قرار داده است تا "ساف" را مسبب همه مسائل بداند. عرفات نیز بدنبول خود ابتدا دولت یهود را عامل تحریکات معرفی کرد، اما مسئولان "ساف" بطور خصوصی اعتراف کرده اند که این سازمان مسبب شورش های فعلی نیست، بلکه سعی در آرد آن را در اختیار گیرد. جالب توجه در شورش های فعلی آن است که طبیعت اولیه مناقشه اعراب و اسرائیل را احیا کرده است. به مناسبت ۴۰ سال مناقشه اسرائیل و اعراب به خارج از مرزهای اسرائیل صادر شده بود، اما این بار مانند زمانی که اسرائیل هنوز فلسطینی تحت الحما به بود، برخورد ها

والا کهر فردریک میتران

بقیه از صفحه ۵

غریبی به او خدمت کرده بود. حالا محمدرضا شاه چقدر عقل کردیا نکرد، نمی دانم. اما در باره "زرتنگی مصدق" که ساواک را برای او "بهارث گذاشت" می بینم که اولین بار است که افتخار تا سیس ساواک را از خودشان سلب می کنند و به نخست وزیر نسبت میدهند. آدم واقعاً سرگیجه می گیرد. با لاف و ساواک خوب بود یا بد بود؟

بنظر میرسد آنقدر بد بوده که برای حفظ آبرو، ناچار شده اند تا سیس آن را بسنه مصدق (آن هم در زمانی که چهار سال از زندانی شدنش میگذشت) نسبت بدهند. اما این سؤال پیش می آید که اگر اینقدر بد بوده، چرا با آن همه فحش و فضحیت، مرتباً "منحل کننده آنرا ملامت می کنند؟" خیر، خاطر مصدق را باید کوبید، حتی به قیمت سلب افتخاراتی "نظیر تا سیس ساواک"!

بنده واقعاً "علت این کینه شتری مسری و مزمن در خانواده را نمی فهمم، گنگساه مصدق، که ملی کردن نفت و استقرار دموکراسی بود، اگر هم مدت سیزده سال مجازات زندانش را نکشیده بود، باز به هرحسابی وطبق هر قانونی که بگیریم، بعد از سی و چند سال، شامل مرور زمان شده است.

مرحوم محمدرضا شاه، بعد از آنکه در دوران قدرت، در کتاب ماء موریت برای وطنم، مصدق را بدون دلیل و بصراحت، به جعل اسناد و اختلاس متهم کرد، حتی در دوران بی تکلیفی و در بدری از این مملکت به آن مملکت، از کوبیدن خاطر مصدق غافل نمادند و حالا با زمان ندگان، تیغ بختاک افتاده و را بلند کرده اند.

آخر چرا؟ آنها میتوانند اگر مرور زمان را هم قبول ندارند با توجه به بعضی خیرخواهی های او، علل مخفیه ای در حکم مجازاتش ببینند. چنانچه به حافظه خود رجوع کنند ببینند دخواست آورد که مصدق، یک روزی در مجلس چهاردهم گفت و بعد در دادگاه نظامی تکرار کرد که: "من پادشاه می خواهم که اگر خراجی بدهد و هیچ کجا نمی روم" نصیحت عزقبول نیافت و رسید روزی که خراجی نه تنها گفت برو، بلکه در دادستان "رفتن" عجله داشت. آیا این خیرخواهی بسنه تخفیف مجازات نمی آرد؟ بچه کوچک هم وقتی دست خود را میسوزاند، نسبت به آن کسی که مکرر به او گفته با آتش بازی نکن، دستت میسوزد، احساس قدر دانسی یا لاقل شرمندگی میکند.

خیلی پرحرفی کردم، جرات دل را با مرهم شیخ اجل تسکین دهیم:

سنگ بدگوهر اگر کاسه زرین بشکست
قیمت سنگ نیفزاید و زرکم نشود.

ف. رخشا

ابلاغ کند: شاه در باره وقایع اخیر ایران اعلامیه ای صادر کند و تا کید نما بدکها و در انفعال مصدق و انتصاب زاهدی از حقوقی که بر طبق قانون اساسی دارد استفاده کرده است و توضیح دهد که او کشور را از این جهت ترک کرده که موقعیتش دیگر مورد احترام نیست و او خواهسته است از خونریزی پرهیز کند. شاه باید در اظهاراتش به این نکته تکیه کند که او بی هیچ وجه دست به کودتا نزده بلکه خود هدف کودتای از جانب دکتر مصدق بوده است.

این را هم در باره کودتای ۲۸ مرداد ۳۲۵ عرض کنم که منابع بر نامه، که "فرمان کودتا" و بدست گرفتن قدرت بوسیله میسران کودتای ارتش را جزء دستور کار گذاشته اند، حق بود سهم "سرداران" کودتا، آقایان شعبان جعفری - طیب حاجی رضائی - اکبر گیکلیه و بانوان ملکه اعتضادی - پری آزدان قزی - صغری علی آبادی (ایران غول) را به آقای فردریک میتران گوشزد می کردند. هزاران شاهد عینی کودتای می توانند شهادت بدهند که امیران کودتای ارتش، تنها نزدیک ظهر ۲۸ مرداد از خانه بیرون آمدند و از جاده های کوه بوسیله "سرداران" هموار شده بود، خود را به ستاد ارتش و شهرهای فرستاده رادیو رساندند.

بعد، طوطی شکر شکن به محاکمه مصدق میرسد:

سیس محاکمه مصدق پیش آمد. او (محمدرضا شاه) علاقه داشت که در برتو این محاکمه وقایع آن دوران تاریک - که خود را نیز در آن مشغول میدانست - روشن شود. ولی کمدی با زسیاسی این گره گشایی آبرومندانه را - در میان شادی و شغف مطبوعات بین المللی که عصبانیت های ساختگی و غش کردن های مضحک نما پیش از را غنیمت میدانستند - دریغ کرد.

از اوقات ها میگذرم. تا چه کسی به انسان اهانته کرده باشد!

اما منظور از این علاقه به "گره گشایی آبرومندان" را، با و بر فرما شید، هر چه کردم نفهمیدم. بطور قطع و یقین آقای "فردریک میتران" هم نفهمیده است.

چه چیزی را علاقه داشتند روشن بشود؟ در آن موقع چه چیزی تاریک بود که با یستی روشن میشد؟ اگر بنده بیست های کودتا است که خودشان بهتر از همه می دانستند. بهرحال اگر چیزی لازم بود روشن شود - که نمیدانم چه چیزی - چرا آن محاکمه فرمایشی را آنطور پشت درهای بسته انجام دادند و آن دادستان فحاش و آن دادگاه نظمی نوکر با بر ما موراجرای حکم ز پیش نوشته کردند؟ واقعاً "عقل بنده قدیمی دهد.

اما میرسیم به بند آخر این نمایش کسه با زیگر، نما ییشا مه را اینطور تما می کند: "محمدرضا این عقل را کرد که او را نکشت و مصدق این زرتنگی را بخرج داد که، آخرین مخلوق دوران حکومتش یعنی پلیس مخفی، موسوم به ساواک، را برای او به ارت گذاشت. در واقع پیر مرد بنحو

در داخل کشور روی میدهند و با دیگران نظار را به قلب ما جرا جلب کرده است. از نظریه های این مناقشه ۴۰ ساله در بن بست قرار گرفته است. دولت اسرائیل دستخوش ناتوانی ناشی از همزیستی خلاف طبیعت احزاب این کشور است. بر نامه حزب لیکود که فعلاً "سکان را در دست دارد، پاسخ منفی دادن به همه چیز است: "نه" به تشکیل یک دولت فلسطین و رها کردن بیت المقدس، "نه" به هر نوع مذاکره با "ساف"، "نه" به واگذاری دوباره اراضی حتی به مقدار محدود. حاکمیت قوم یهود بر اراضی اسرائیل جزمیستی جاودانه و غیر قابل تغییر و نتیجه "انقلاب صهیونیستی" تلقی میشود - "نه" به مبادله اراضی در مقابل صلح، "نه" به تشکیل یک کنفرانس بین المللی. تنها پیشنها رهبران اسرائیل آغاز مذاکرات مستقیم با آلمان دربار، خود مختاری اراضی در چهار روجوب بیمان کمب دیوید است در حالی که بیست و پنج ساله منفی ملک حسین در این باره آگاهند. اسحق شامیر، نخست وزیر، گرفتار امتناع های خود شده است. حتی اگر بخواهد نمیتواند با "فلسطینی های حقیقی" گفتگوئی جدی آغاز کند. زبان مشترکی نیز میان حکومت و جوانان سز به شورش بر داشته وجود ندارد. دولت یهود در این زمینه تاوان اشتباهات گذشته خود را می پردازد. تنها رهبرانی که مورد قبول مردم کوچک و بزرگ در زندانهای اسرائیل به سر میبرند.

دومرد قدرتمند اسرائیل، اسحق شامیر و اسحق رابین اکنون به سلاح کهنه استعمار یعنی نفی بلدمتوسل شده اند که باعث شد خود آنها ۴۰ سال پیش اولی به ارتبه و دومی به غزه تبعید شوند. همه نشانها حاکی از آن است که بن بست سیاسی بطول خواهد انجامید. مسایرات انتخاباتی ریاست جمهوری آمریکا حداقل تا یک سال کوچکترین ابتکار عملی را از دولت آمریکا سلب خواهد کرد. راه منفی اخیراً آمریکا در شورای امنیت علیه اسرائیل نیز بدون شک فردائی بدنیال ندارد.

"جرج شولتز" وزیر خارجه آمریکا خیلی زود بردوستی میان آمریکا و اسرائیل تاء کید کرد. یهودیان آمریکا در مجموع با وجود زرذگی خاطر، همبستگی خود را با دولت یهود حفظ کرده اند. رابی "سینرک" خا خا م بزرگ یهودیان فرانسه از قربانیان فلسطینی، کوچکترین دلجوئی نکس کرده است. کشورهای عرب نیز که گرفتار خطر خمینی هستند مسئله فلسطین را در درجه اول اهمیت قرار داده اند. اسرائیل ۴ ماه دیگر ۴ سالگی خود را جشن میگیرد. تا آن موقع احتمال می رود که تصویر اسرائیل تیره تر شود. اسرائیل تا بحال در مقابل وسوسه برقراری سانسور مقاومت کرده است و تاوان آن را نیز با بهای سنگین تیره کردن تصویر خود برداشته است.

کوتاه شده زلوموند - ۱۳ ژانویه ۱۹۸۸

پاسخ میشل پولاک

به فردریک میتران

بقیه از صفحه ۱

میشل پولاک، نویسنده و روزنامه‌نگار معروف تلویزیون فرانسه در رابطه با برنامۀ "سرنوشت" که روزگزار نویسه جاری دربارۀ سرگذشت شاه ایران، بوسیله "فردریک میتران" در کانال اول تلویزیون فرانسه اجرا شد، مقاله‌ای در مجله "انما" در ژوئیه "چاپ پاریس درج کرده است که ما در زیرترجمه کمی کوتاه شده آن را به نظر خوانندگان خود می‌رسانیم.

فردریک میتران با قلبی کوشا و صدای مرطوب از آشک، مدت یک ساعت مدیحه‌سرایی از یکی از این عروسک‌های زرپوش را به ما تحمیل کرد. مدیحه‌ای که مجلاتی چون "ژوردو فرانس" ، "پاری مساج" و "فیگارو" گازتین "آرزوی درج آن را دارند. خیال می‌کنم یکی از برنامۀ های آینده‌اش به سرنوشت غم‌انگیز و دلخراش امپراتور "بوکا سا" اختتامی خواهد یافت.

فیلم این برنامۀ پینوشه، چاشوشکو و حسن دوم خواهد شد و کاست آن شایسته تقدیم به خانواده‌های نجاشی، فاروق، تروخیلو، سوموزا، با تیستا، خوجه، کیم - ایل سونگ، دووالیه و ماکوس خواهد بود.

ولی جدی باشیم، این تفسیر سرشته و بافته ز دروغ و حماقت، خطرناک است، تبلیغ برای رژیم‌های توتالیتر است. یقیناً نازی‌ها از این برنامۀ ملذذ برده‌اند زیرا خطای متفکرین را بر ملامتی کرده که بر رضا شاه - بعلت تمایلش به هیتلر - فشار آوردند که استعفا بدهد. دوستان "میشل دروا" حتماً از اینکس دیدۀ اندر این برنامۀ مصدق به لجن کشیده شده‌اند (مصدق در عین حال مأمور کمونیست‌ها و شریک جرم سلسله‌قاچار که آخرین پادشاه در ۱۹۱۹ به فاشا را انگلیسی‌ها خلع شد، معرفی گردیده است).

مصدق که در ۱۹۵۱ به مقام نخست‌وزیری رسید و اولین کسی بود که درجه‌ان - با ملی کردن نفت و آشتی دادن طبقه‌برگزیده‌ها جا معیاً توده ملت - در برابر قدرت شرکت‌های نفت انگلیسی-امریکائی قدم علم کرد. بعداً کمک "سی. آی. ا." بوسیله ارتش، ساقط شد، از آنجا که صدای عقل را خفه کردند، و اسپرگاشی مذهبی جایش را گرفت. تنها مصدق بود که می‌توانست مانع بقدرت رسیدن خمینی شود، وحشت از کمونیسم -

که زیر پوشش آن دفاع از منافع اقتصادی کوتاه مدت منظور بود - غرب را واداشت که به برقیمت شده، با تمام قوا، وضع موجود را حفظ کند و استقرار دموکراسی را (که ضدتر است بودن صدای اروپائی) مانع شود. همه‌جا پادشاهان عروسکی را کم کرد، گروه‌های ارتقاء یافته به درجه مارشالی یا امپراتوری را در مقابل اراده ملت‌ها پشتیبانی نمودند.

من چند سال بعد از ماجرای مصدق خبرنگار را دیوتلوویزیون فرانسه در ایران بودم.

در آن موقع عاقبت وارث تاج و تخت که آنقدر مجله‌های زنا نه در انتظارش بودند، بدنیا آمد. فیلیپ بووار، ژرار دو ویلیه و عکاسان پاری ماچ آنجا بودند - ولی خبرنگاران سا برکشورها برای چنین چیزی جزئی بخود زحمت جا بجا شدن نداده بودند. من، برای تفریح، رکورد سرعت را شکستم. اولین کسی بودم که خبر را تلفنی دادم: "شما صدای شلیک توپها را که از ولادت یک وارث پسر خیر می‌دهند می‌شنوید، ولی در خیابانهای تهران مردم بی تفاوت می‌گذرند، زیرا ایرانی‌ها موضوع را مربوط به خود نمی‌دانند." با وجود این تفسیر طنزآمیز، را دیوفرانس انتربرنامه‌ها پیش را برید و خبر را بعنوان یک فلاش مخصوص بخش کرد. خبری که اخبار جنگ الجزایر را تحت الشعاع قرار داد.

امروز پرنس رینر موناکو، کارولین و استفانی، جای ثریا، فرح و شاه را گرفته‌اند ولی اینها جزیر چندقا زینو و اپرت سلطنت نمی‌کنند، در حالیکه در ایران احتمالاً "نطقه جنگ سوم جهانی در حال انعقاد است. توضیح می‌دهم که من هرگز با شاه معاشر و دمخوری نبوده‌ام. وبه اسلام و خمینیسم مشرف نشده‌ام. ولی می‌خواهم نسبت به ایران نیانی که به فرانسه پناهنده شده، زیرا هم مخالف شاه بوده و هم مخالف خمینی، ادای حق بکنم. در لوموند برپرتاژی دربارۀ سلطان "برونه" - نوعی شاه - درج شده بود که از برکت نفت جزیره بورنیو، متمولترین پادشاه دنیا است. ولی برای ملتش بالاترین سطح زندگی را فراهم کرده است این وضع شاه و ماکوس و دووالیه نبوده است. مجله فیگارو ماگازین، سال پیش با شخصی از خانواده رومانف، مدعی تاج و تخت روسیه معا حبه کرده بود. او مدعی بود که تمام ملت روسیه بعنوان ناجی انتظار را می‌کشند، ولی نباید تصور کرد که چون استالین جای تزار را گرفته روس‌ها حسرت دوران تزار را می‌کشند. یا اسپانیائی‌ها حسرت فرانکورا و ایالتیائی‌ها حسرت موسولینی را و ایرانی‌ها حسرت شاه را!

اعلامیه نهضت مقاومت ملی ایران در باره وقایع سرزمین‌های اشغالی

بقیه از صفحه ۷

همه مخاطبان ذی ملاحظه که کنفرانس سران کشورهای عرب در ماه سپتامبر ۱۹۸۷ در عمان، تعیین کرده، به دست آید. نهضت مقاومت ملی ایران که همواره از حق زیست ملحق آمیزه ملت‌های خاورمیانه در جارجوب مرزهای مطمئن و به رسمیت شناخته شده از سوی مسراجع بین‌المللی، پشتیبانی کرده است، همسنگی عمیق خود را با برادران فلسطینی ایران می‌دارد و مصیبت‌ها را برای باور است که رعایت حق تصمیم‌گیری آزادانه این ملت، یگانۀ طریق دست‌یابی به صلحی با ایدارد این منطقه از جهان است.

نهضت مقاومت ملی ایران پاریس - بیست و ششمی ماه ۱۳۶۶ - شانزدهم ژانویه ۱۹۸۸

فواد روحانی

زندگی سیاسی مصدق

در متن نهضت ملی ایران



۶۱۴ صفحه

بها: ۶۰ فرانک فرانسه یا معادل آن به اضافه هزینه پست - برای اروپا: هوائی ۲۰ فرانک زمینی ۱۰ فرانک

ضمناً "تعدادی از انتشارات نهضت مقاومت ملی ایران بشرح زیر، در دسترس قرار می‌دهم. موجود است. قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی - دکتر مصطفی رحیمی ۲۴۰ صفحه انترناسیونال بچه‌پرورها - ایچرج پزشک زاد ۱۹۷ صفحه مروری در تاریخ انقلاب مشروطیت ایران - ایچرج پزشک زاد ۲۲۳ صفحه مروری برواقعه ۱۵ خرداد ۴۲ - ایچرج پزشک زاد ۹۹ صفحه بهای هر یک از چهار کتاب فوق، با احتساب هزینه پست زمینی ۳۰ فرانک است.

درخواست اشتراک

بهای اشتراک: یک ساله ۲۴۰ فرانک فرانسه -

شش ماهه ۱۲۰ فرانک فرانسه -

دانشجویان نصف قیمت

اینجانب (نام و نام خانوادگی) فارسی و به حروف لاتین (نام خانوادگی):

Nom

Prénom نام:

Adresse: آدرس:

ما به نام نشریه "قیام ایران" مدت یک سال (با علامت) به مدت شش ماه (با علامت) به حساب بانکی نشریه "قیام ایران" به حساب پستی نشریه "قیام ایران" تسویه حساب می‌کنیم. تاریخ: ۱۳۶۶

شماره حساب پستی:

QYAM IRAN C.C.P No: 2400118/E PARIS

شماره حساب بانکی:

QYAM IRAN Crédit du Nord 78 Rue de la Tour 75116 Paris Compte No: 11624700200

توجه لازم

ضمناً در دسترس قرار می‌دهم: قیام ایران (نام خانوادگی) که به آدرس حساب پستی یا بانکی فرستاده شود، بدست ما نمی‌رسد.

ملیون ایران

متحد شوید

بقیه از صفحه ۲

ملی گراهمراه با باورهای سیاسی و مسلکی، بای بنده صداقت و اخلاق است. اگر خود لغزید و دیگری را در راه دید، بر لغزش خود و بیگناهی او اعتراف می‌کند. ملی گرا مشروعیت خود را از مردم می‌گیرد، دشمن تحمیل است و مخالفان عقیدتی را تحمل می‌کند. ملی گرا دیکتاتوری را در هر شکل و سببش، خواه در جلدها مه‌وردا و خواه در پوست چکمه و قد راه محکوم می‌کند. ملی گرابه بخشنامه‌های جهان شمول مذهبی و لامذهبی کردن نمی‌نهد، به اصلت ملی و طبیعتاً مرزها و بیوندهای ملی و فرهنگی ایمان دارد. ملی گرا اهل قانون است و معتقدات خود را قانون نمی‌خواند و بر حق نظر دیگران حرمت می‌نهد. ملی گرا برای چراغ سبزه‌چینی حتی

بقدر بشی از ارزش قائل نیست، میدانند که جواریگانۀ نه‌نیازمند برداخت‌های سنگین است، که "یک" می‌دهد و "صد" می‌خواهد.

ملی گرا در عین احترام به باورهای مذهبی برجدهائی مذهب از حکومت اصرار دارد که امتزاج هر حکومتی با هر مذهبی حداقل به معنای نفی حق اقلیت‌های مذهبی و فراتر از آن، انگیزه‌ی ظهور نوعی استبداد دوا زوحی ترین انبوع استبداد است و این را تاریخ همی ملتها شهادت میدهد.

بر ملیون ایران فرض و وظیفه است در قبال "آزمایشی" که در این مرحله‌ی فوق‌العاده حساس پیش رود، از رشته‌ی خویشاوندی خود چشم‌پوشش و بپذیرند که با یرا کنندگی، راهی را که بخودی خود، به سخت‌گوشی و حوصله و با ایداری نیاز دارد نه تنها طولانی تر که گورخواهند کرد.

ملیون ایران، اگر در خلاص‌گامی، به صدای قلب خود گوش دهند، بی‌گمان ندای قلب نسل‌های گذشته و حال و آینده‌ی وطنشان را خواهند شنید. ملیون ایران متحد شوید.

این سید آن سید نیست

زندگی سید محمدباقر شرفی از دو فضل متما یزتشکیل میشود. اوایل امر، سید فقیر و گمنام بود و نوشته اندوختی وارد امغان شد جزیک مندیل (دستار) که سفره نان او بود و تعدادی کتاب چیز دیگر نداشت اما بعد، ثروتی افسانه‌یی بهم زد و تنها در شهر امغان چهار صد کاروانسرا و زاید بر دویزها را با بدران تحت تملک خود داشت. پیداست که این سید دیگر آن سید نبود!

توضیحات مبسوط حجت الاسلام رفسنجانی را در باره فتاوی اخیر آیت الله خمینی همان طور که خود او توجه داده است باید با دقت مطالعه کرد و پذیرفت که یک موعظه معمولی نیست. حجتی اگر حجت الاسلام شخصاً " این نکته را تذکر نمی داد خطا بهایشان بقدر کافی رسا بود و پیام ایشان را هر طلبه کودنی هم میتوانست تشخیص دهد که حا لادیکر ما آن آخوندهای فقیر محروم نیستیم. حالا قدرت در دست ما ست و میخواهیم حکومت کنیم و حکومت کردن با آن حرف های نامربوطی که در گوشه مدرسه بر سر آنها جدل میکردیم مقدور نیست.

حجت الاسلام رفسنجانی می گوید: " ما رسوایان ازدوران گذشته در ذهنمان هست، علما، فقها، طلبه ها و مردم متدین ما در تمام عمرشان منزوی از حکومت و قدرت و مسائل مهم اجتماعی زندگی میکردند. آن ها در درون مدرسه ها، مساجد، حسینیه ها و در خانه ها محدود بودند و اگر مسائل اساسی هم در فقه مطرح بود در میان عمل بطور جدی با آنها برخورد نمی کردیم. اصلاً " نیاز ما نبود. اصلاً " اگر ما درباره اقتصاد، جنگ، فرهنگ و هنر بحث میکردیم خریداری نداشت. در آن موقع که ما کار میکردیم ضد حکومت ها و حرکت های سیاسی و هنری موجود بودیم. اینها همه رسوایان در ذهن ما گذاشته است که خواهی نخواهی به آسانی نمیتوان آن رسوایان را پاک کرد... "

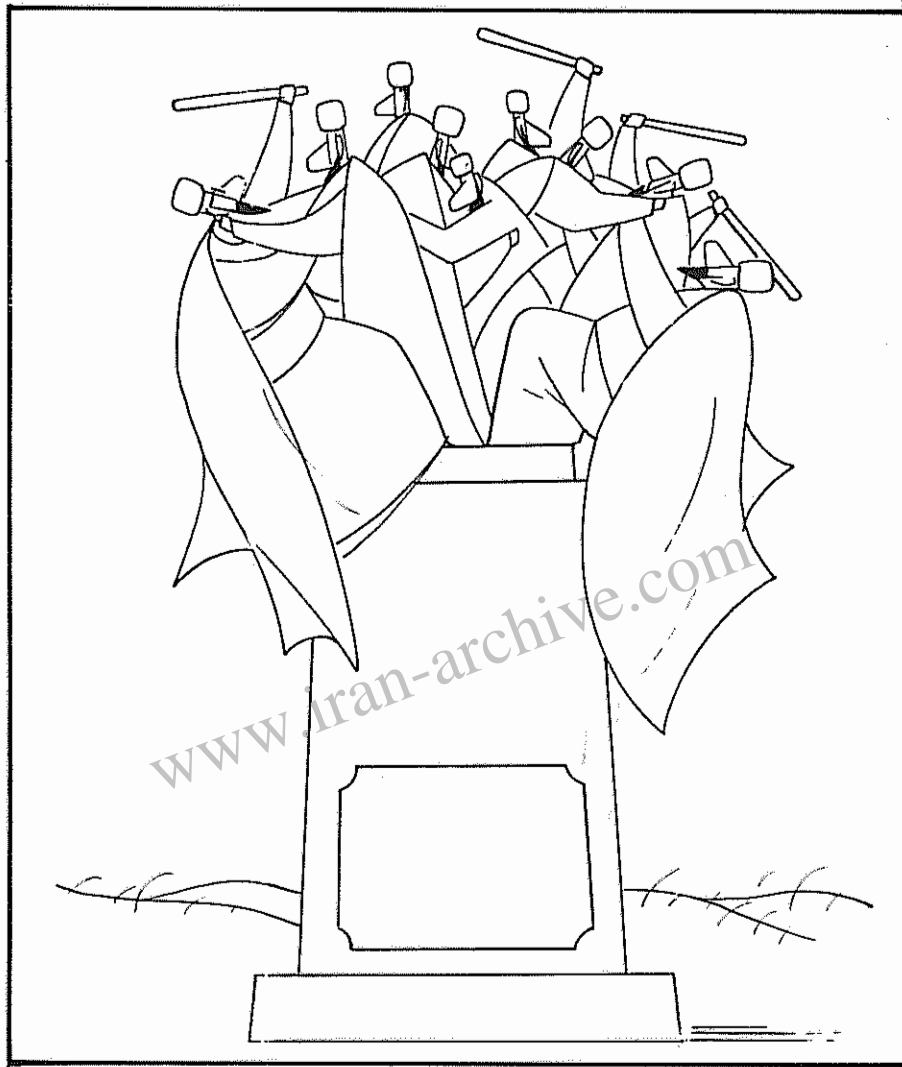
رسوایان، همان است که تا این اواخر " مکتب " و " فقا هت " خوانده میشد و هر گاه کسی جرات میکرد بگوید " رسوایان " یا ادعا کند با حرف های بی که بر سر آنها بین فقها هم اختلاف نظر پاییان نا پذیر وجود دارند. توان مسائل امروز دنیا را پاسخ گفت، بنام کار فروزند بق و ضدا انقلاب پوست از سرش می کنند.

مرحوم دکتر سید علی شایگان که سالها دور از ایران زندگی میکرد در دوره انقلاب، شوق زده به تهران بازگشت و حتی شایعه ریاست جمهوری او بر سر زبانها افتاد. اما فقط چند روزی پس از حادثه ۲۲ بهمن که آخوندها مسلط شدند و مقامشان را علنی کردند، سید فهمید و وضع از چه قرار است و مملکت در چه مسیری میرود. در یکی از از نطق های شگفت من استا د حقوق و بقدر کافی از فقه و از قانون اطلاع دارم، دنیای امروز مسائلی دارد که جواب آن را در احکام فقهی و مسائل شرعی نمیتوان یافت.

همین چند کلمه، چنان طوفانی برانگیخت و چنان آخوندها را به خشم آورد و چنان حملات و تعرضاتی متوجه او کرد که متوجه شد دیگر جای درنگ نیست. برگشت به

امریکا و در آنجا از غصه مرد. اختلاف بین کسانی که می پنداشتند هدف انقلاب تحکیم و تثبیت حاکمیت قانون بوده است با کسانی که انقلاب اسلامی را نقطه پایانی بر انقلاب مشروطه می دانستند

همه چیز را می برد... خوشبختانه ولی فقیمی که خداوند درین مقطع به این ملت داده کسی است که نمیشود بالای حرف او حرفی زد. اگر علم مطرح است ما عالم ترا زوسراغ نداریم. اگر شعور،



و میخواهند حکومت مشروطه را ترک کنند از همان روزها شروع شد. آیت الله خمینی اگر یکی از این فتاوی که امروز میدهد آن روزها در مملکت درین بیره ها نمی افتاد و هشت، نه سال دولت و مردم دچار سرگردانی نمی شدند و سرشته کارها چنان از دست بدر نمی رفت که آخرش مجبور با شند برای خلاص شدن از اسارت " مکتب " کلاه شرعی بسازند و بگویند رسوایان را با پیدا زدن شست!

حجت الاسلام رفسنجانی میگوید خدا را شکر که ما حکومتمان بر اصل " ولایت فقیه " مبتنی است و اما می بدین عظمت و جلالت داریم و الا کارمان را زار بود و نمیتوانستیم به این آسانی از چاله " مکتب " بیرون بیائیم!

" اگر این رهبر ما خدای نکرده مرجع تقلید نبودند، مقبول مردم متدین، مقدس و آنها می که میخواهند متعهد به اسلام باشند نبودند، دشواری ها چنان از درون حرکت میکرد که مثل سیل میجوشید و

کار را همین ولی فقیه، همین فیلسوف کبیر، همین عالم بزرگ، همین عسارف آشنا با خلقت و فلسفه خلقت و جهان طبیعت، همین سیاستمداری که با لای دست او سیاستمداری درجهان وجودندار دیده جا ه " فقا هت " افکند.

قبل از انقلاب، ما قانون کاری جامع داشتیم که حقوق کارگران را تضمین میکرد و هیچ کاری از قانون کار شکار نشدند حتی در جریان انقلاب و بعد از استقرار جمهوری اسلامی هیچکس نشنید که از جانب کارگران صدایی به مخالفت با قانون کار برخاسته یا کسی خواستار تغییر قانون کار شده باشد.

این حضرت امام بود که ناگهان متوجه شد جمهوری اسلامی به قانون کار اسلامی احتیاج دارد و قانون کار اسلامی همان است که در دوره برده داری اجرا میشده و سوابق و احکام آن را در فصل " اجارات " کتاب توضیح المسائل با ید یافت.

سوزیر کار، کارشان را از دست دادند بخاطر آن که نمی توانستند قانون کار فقهی برای آیت الله بنویسند. چندین بار، طرح های را که از تلفیق احکام فقهی با مقررات بین المللی کار تدوین شده بود بحضور امام بردند و امام آن طرحها را بر سر مسئولان امر کوبید و دستور داد بیرون از فقه بیاورند تا برای شان قانون

کار بنویسد. چنان قانون کاری بغرض هم که تصویب میشد در عصر حاضر قابل اجرا نبود و علی رغم استبداد و اختناق موجود، جامعه کارگری را به شورش و امیداشت. حاله ما آن امام خمینی، برای این که قانون کار در مجلس شورای اسلامی و در شورای نگهبان بسا ایرادهای شرعی فقها برخورد نکنند بسا تفویض اختیار را فوق قانون، بدولت اجازة میدهد قانون کار را با استفاده از " شرایط الزامی " بموقع اجرا بگذارد. حجت الاسلام رفسنجانی هم فریاد دیر میآورد که اگر این امام را نداشتیم چه خاکی بر سر میکردیم؟! "

استعداد و تیزبینی مطرح است ما کسی بر ترا زوسراغ نداریم. اگر تقوی و تعهد به اسلام مطرح است ما کسی بالاتر از وسراغ نداریم. اگر عرفان و آشنائی با خلقت و فلسفه خلقت و جهان طبیعت است بالای دست او ما فیلسوفی نداریم. اگر سیاستمداری است که جهان را بشناسد و بتواند شرایط جاری تصمیم مناسب بگیرد ما ایشان را در حد عالی میدانیم... و اگر ما ایشان را نداشتیم همه این مسائل به خونریزی و اختلافات داخلی منجر میشد و به این آسانی قابل حل نبود!

این همه چالوسی مناسبتش چیست؟ اینست که آیت الله خمینی با چند سطر فتوی به دولت اجازة داده است محذورات فقهی را نادیده بگیرد و بی اعتنا به ایرادات شورای نگهبان و مجلس شورای اسلامی و حوزه متشرعین قانون کار را بموقع اجرا بگذارد.

برای حجت الاسلام رفسنجانی البته مقرون بطراح و صرفه نیست که بخاطر برپا آوردن

ادبیات ایران - کتاب های بختی بر تان

برنامه اول
 ساعت ۷/۳۰ تا ۸/۳۰ ساعت ۱۷ تا ۱۸ به وقت تهران: روی امواج گویاگاه ردیف های ۲۵ متر (فرکانس ۱۷۵۰ کیلوهرتز) و ۳۱ متر (فرکانس ۱۵۸۵ کیلوهرتز) و ۲۲ متر (فرکانس ۲۲۰۰ کیلوهرتز) و ۲۱ متر (فرکانس ۲۱۷۰ کیلوهرتز).

برنامه دوم
 ساعت ۶ تا ۶/۵۵ روی امواج گویاگاه ردیف های ۱۹ متر (فرکانس ۱۵۶۵ کیلوهرتز) و ۳۱ متر (فرکانس ۱۲۰۰ کیلوهرتز) و ساعت ۲۲ تا ۲۲/۵۵ به وقت تهران روی امواج گویاگاه ردیف های ۳۱ متر (فرکانس ۱۴۰۰ کیلوهرتز) و ۲۱ متر (فرکانس ۲۰۷۵ کیلوهرتز).

نشانی:

QYAM IRAN
 C/O C. B.
 17, bd RASPAIL
 75007 PARIS
 FRANCE

ایران هرگز نخواهد مرد